

تازه ترین اسناد آزاد شده مربوط به ایران در آرشیو ملی بریتانیا

ایران در سال ۱۹۷۵ از نگاه اسناد محرمانه آرشیوهای بریتانیا

استخراج، نگارش، تدوین و ترجمه: مجید تفرشی

آرشیو ملی بریتانیا (The National Archives) واقع در منطقه کیو گاردنز (Kew Gardens) در جنوب غرب لندن همانند سنت همه ساله خود، در آخرین دو روز قبل از کریسمس تازه ترین اسناد آماده آزادسازی از طبقه بندی را قبل از قرار دادن در معرض استفاده عموم مراجعان، در اختیار تعداد بسیار محدودی از نویسندگان، پژوهشگران و روزنامه نگاران قرار داد تا بتوانند گزارش های مورد نظر خود را در زمانی کوتاه آماده و منتشر کنند. نگارنده امسال نیز مانند چند سال گذشته توانستم به عنوان تنها ایرانی و فارسی زبان در بین معدود پژوهشگران و روزنامه نگاران دعوت شده از سراسر جهان باشم که مجال بررسی، یادداشت برداری و تهیه رونوشت از این اسناد را زودتر از زمان انتشار قانونی آنها داشته و بتوانم گزارش های خود بر مبنای این مدارک را تقریباً همزمان با دیگر کشورها از طریق روزنامه وزین شرق در اختیار علاقمندان و خوانندگان تاریخ معاصر ایران قرار دهم. در این راه حدود ۱۰۰ پرونده و ۱۰ هزار برگ سند در آن دو روز مورد بررسی سریع قرار گرفتند که نزدیک به هزار برگ از این اسناد برای کار انتخاب و کپی شدند. این کار حتی با مدد تجربه ۱۳ ساله کار با این اسناد و به همراه داشتن یک دستیار نیز به سختی میسر شد. مشکل دیگر آن بود که امسال به دلیل دشواری های ناشی از اجرای قانون جدید آزادی دسترسی به اطلاعات در بریتانیا، آرشیو ملی این کشور از قرار دادن پیشاپیش اطلاعات مربوط به اسناد جدید در کاتالوگ و بانک اطلاعاتی تفصیلی قابل جستجوی خود تا قبل از آزادی کامل آنها خودداری کرده بود که این مسئله کار پی جویی اسناد مورد نظر را به شدت مشکل تر و وقت گیرتر می کرد. حال آن که در گذشته از مدتی قبل مشخصات هر پرونده را در کاتالوگ قرار می دادند و فقط ذکر می کردند که این اسناد فعلاً قابل دسترسی و استفاده نیستند و از تاریخ مشخصی می توان آنها را درخواست کرد. وقتی علت اعمال چنین تغییری را از مسئولان مربوطه آرشیو سؤال کردم اظهار داشتند: به دلیل تصویب قانون جدید آزادی دسترسی به اطلاعات (Freedom of Information Act) اگر اطلاعات کلی و مشخصات مربوط به اسناد در آستانه آزادسازی را زودتر از موعد مقرر در فهرست ها قرار دهند، قانوناً با ارایه اولیه اطلاعات اسناد منعی برای دسترسی زود هنگام آنها به اسناد

نخواهد بود و هر متقاضی با پر کردن یک فرم رسمی تقاضا این حق را خواهد داشت که برای دسترسی زودهنگام به آن دسته از اسناد اقدام قانونی به عمل آورد و این موضوع مسئولان آرشیو را با مشکلات جدی پیش بینی نشده و فشار بیش از حد کار مواجه خواهد کرد. در واقع اگرچه از یک سو با تصویب قانون آزادی دسترسی به اطلاعات امکان دسترسی به اسناد فراهم شده، ولی از سوی دیگر این مسئله موجب احتیاط مسئولان موسسات دولتی و آرشیوهای تاریخی برای ارایه اطلاعات مربوط به مجموعه های در اختیار خود است. چنان که قبلاً نیز متذکر شده ام، اسناد آرشیوهای تاریخی بریتانیا در مورد ایران منابع بسیار مهم و غیرقابل چشم پوشی برای تدوین و نگارش تاریخ دویست ساله اخیر کشورمان به شمار می روند. البته این اسناد را هرگز نباید نفس تاریخ مدون و بدون نیاز به تفسیر و تعبیر تلقی کرد، بلکه این اوراق منابعی اولیه هستند برای نگارش تاریخ. این گزارش ها نوشته دیپلمات هایی هستند که در ضمن دارا بودن هوشیاری که لازمه طبیعی شغلشان است از اشتباه و حتی غرض ورزی مبرا نیستند، ولی قاعدتاً نگاه آنها به مسایل را باید گسترده تر و عمیق تر از یک ناظر و گزارشگر عادی تلقی کرد. نگارش تاریخ دو سده اخیر ایران بدون استفاده از اسناد خارجی به خصوص اسناد آرشیوهای آمریکا، بریتانیا، روسیه، عثمانی و فرانسه ناقص است همان طور که بدون استفاده از اسناد داخلی ایرانی نیز چنین امری کامل نخواهد بود. چنان که قبلاً هم گفته ام من در برخی موضوعات و رویدادهای تاریخی مطرح شده در این یادداشت ها دارای دیدگاه و یا پژوهش خاص خود هستم، ولی در هنگام ارایه این گزارش ها و نگارش اسناد آرشیو ملی بریتانیا تلاش دارم که حتی المقدور تدوینگر و راوی باشم و جز در موارد کاملاً ضروری از اظهار نظر شخصی خودداری کنم و ارایه نظرات و تحلیل های شخصی خود را در زمان دیگری که به طور عمیق تر و ریزتر بر روی این رویدادها کار خواهم کرد موکول کنم. در این گزارش در مواردی که سال وقایع و اسناد ذکر نشده همه جا منظور سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۱ دی ۱۳۵۳ تا ۱۰ دی ۱۳۵۴ شمسی) است که به دلیل آن که اکثر مطالب و اسناد به این سال مرتبطند حتی الامکان از تکرار آن خودداری شده است. کلام آخر این که هرگونه استفاده از این مجموعه گزارش ها منوط به کسب اجازه از نگارنده و یا مسئولان روزنامه محترم شرق می باشد و طبعاً همه حقوق مادی و معنوی احتمالی مترتب بر آن نیز برای راقم این سطور محفوظ است.

سال ۱۹۷۵ (۱۱ دی ۱۳۵۳ تا ۱۰ دی ۱۳۵۴) برای حکومت محمد رضا پهلوی سالی بسیار حایز اهمیت بود. اگر سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ را اوج اقتدار سلطنت وی بدانیم، بالاترین دوران این اقتدار ظاهری اما لرزان در سال ۱۹۷۵ رخ داد. حکومت پادشاهی در ایران چه از نظر سیاسی، چه از نظر نظامی و چه از نظر اقتصادی در سال ۱۹۷۵ ظاهراً در چنین وضعیتی به سر می برد.

• مناسبات ایران و بریتانیا در سال ۱۹۷۵

مناسبات ایران و بریتانیا در سال ۱۹۷۵ نیز همانند سال های گذشته از جنبه های مختلف در شرایط مناسبی ادامه و گسترش یافت. در آن سال این واقعیات که سفرای جدید اعزامی دو کشور در مقایسه با سفرای قبلی چندان مقبول کشورهای میزبان نبودند نیز نتوانست مشکلی در مناسبات دوجانبه ایجاد کند. واقعیت این است که نه آنتونی پارسونز که جانشین پیتز رمزباتوم و همچنین دنیس رایت در سفارت بریتانیا در تهران شده بود و نه محمد رضا امیر تیمور کلالی که جانشین امیر خسرو افشار در سفارت ایران در لندن شد نتوانستند در کشور میزبان از محبوبیت اسلاف خود برخوردار باشند. در یادداشت بیوگرافیک وزارت خارجه بریتانیا در مورد امیر تیمور چنین ذکر شده است: «امیر تیمور از زمان برعهده گرفتن وظایف خود به عنوان سفیر در دسامبر ۱۹۷۴ فرصت زیادی برای شناساندن خود به ما نداده است. چیزی که ما در مورد وی می دانیم ارزیابی های نه چندان مثبتی است که اعضای وزارت خارجه در مسکو و حوزه خلیج فارس در مورد وی کرده اند. او بدون هوشمندی نیست، ولی معامله با وی سخت است، با این همه ظاهراً بریتانیایی ها را دوست دارد.» در یک گزارش خلاصه وضعیت ارایه شده از سوی وزارت خارجه بریتانیا به پارلمان آن کشور به تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۷۵ (۲۱ اسفند ۱۳۵۳) در قالب پاسخ به یک پرسش پارلمانی، جنبه های مختلف روابط تهران و لندن چنین خلاصه شده است: در سال ۱۹۷۴ صادرات کالا از بریتانیا به ایران ۲۷۸ میلیون و از ایران به بریتانیا ۵۱۳ میلیون پوند بوده است. براساس یک قرارداد مشترک، در مقابل صادرات ۵ میلیون تن نفت از ایران به بریتانیا، ۱۰ میلیون پوند کالا از بریتانیا به ایران صادر شده است.

در پایان ژانویه سال ۱۹۷۵ قرارداد تجاری جدیدی به مبلغ نیم میلیارد پوند بین دو کشور منعقد شد. در تابستان سال ۱۹۷۴ تهران یک خط اعتباری به مبلغ ۲۰/۱ (یک و دو دهم) میلیارد دلار در اختیار لندن قرار داد. کمک های فنی بریتانیا به تهران در قالب پیمان سنتو در سال ۱۹۷۴ حدود نیم میلیون پوند برآورد شده است. در این گزارش خاص هیچ اشاره ای به صادرات صنایع و جنگ افزارهای دفاعی و نظامی از بریتانیا به ایران و همچنین مناسبات مشترک نظامی دو کشور به خصوص در جریان بحران عمان نشده و این موارد به سکوت برگزار شده، ولی در دیگر گزارش ها تا حدی به جزئیات این موارد اشاره شده است. در بخش ضمیمه این گزارش اعلام شده که ارزش مالی صادرات غیرنظامی بریتانیا به ایران در طول ماه ژانویه سال ۱۹۷۵ معادل ۶/۳۰ میلیون پوند بوده که نسبت به مدت مشابه سال ۱۹۷۴ حدود ۱۷ میلیون پوند یعنی معادل ۲۱۸ درصد افزایش داشته است. صادرات غیرنظامی بریتانیا به ایران تنها در فاصله یک ماهه بین دسامبر ۱۹۷۴ تا ژانویه ۱۹۷۵ با ششصد هزار پوند

افزایش از ۶/۳۰ میلیون به ۲/۳۱ میلیون پاوند رسید که نشانگر دو درصد افزایش طی یک ماه بوده است. صادرات ایران به بریتانیا نیز در طول ماه ژانویه سال ۱۹۷۵ معادل حدود ۲/۶۵ میلیون پاوند بوده که در مقایسه با مدت مشابه سال ۱۹۷۴ حدود ۴۲ درصد تقریباً ۲۸۰ درصد افزایش و در مقایسه با ماه قبل از آن (دسامبر ۱۹۷۴) حدود ۳/۲۲ میلیون پاوند و ۱۵۲ درصد افزایش داشته است. در تایید این موارد، در یک گزارش محرمانه توجیهی دیگر از ایران به عنوان سریع ترین بازار رو به گسترش بریتانیا در کل خاورمیانه یاد شده است. در همین گزارش حجم سالانه مالی صادرات تجهیزات دفاعی و تسلیحاتی بریتانیا حدود ۲ میلیارد دلار برآورد شده است.

در یک گزارش دیگر که به مناسبت دیدار مقامات نظامی دو کشور تهیه شده خلاصه وضعیت مناسبات نظامی ایران و بریتانیا مورد بررسی واقع شده است. در این گزارش میزان خریدهای نظامی ایران از بریتانیا در سال ۱۹۷۵ حدود ۸۰۰ میلیون پاوند و میزان خریدهای احتمالی آن در آینده ای نزدیک ۵۰۰ میلیون پاوند ذکر شده است. از این میان بیشترین حجم خریدهای تسلیحاتی ایران از بریتانیا مربوط به خرید دو قرارداد خرید تانک های چیفتین یکی ۷۶۴ دستگاه و دیگری ۱۵۰۰ دستگاه روی هم به مبلغ ۶۰۰ میلیون پاوند بود. در زمان نگارش این گزارش ۴۷۰ دستگاه تانک چیفتین به ایران تحویل داده شده بود. از دیگر موارد همکاری و مشارکت نظامی بریتانیا در ایران ساخت مجتمع های صنایع نظامی در ایران به ارزش ۸۰ میلیون پاوند بود. دیگر مورد همکاری نظامی دو کشور فروش قطعات ادوات نظامی به ایران به مبلغ ۱۰۰ میلیون پاوند بود. شاه همچنین خواستار خرید یک سری موشک ضد زیر دریایی هاریر از بریتانیا به بهای تقریبی ۲۰۰ میلیون پاوند بود. مورد دیگر همکاری های دوجانبه دفاعی در سال ۱۹۷۵ آموزش ۲۹۹ نفر از پرسنل ارتش ایران شامل ۲۳۹ نفر عضو نیروی دریایی، ۳۷ نفر از نیروی زمینی و ۲۳ نفر از نیروی هوایی در واحدهای مختلف نظامی بریتانیا بود.

• گزارش های تفصیلی سال های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵

همانند سال های گذشته نخستین پرونده اسناد مربوط به ایران مربوط به گزارش توصیفی سال قبل (۱۹۷۴) است، ولی در اسناد آزاد شده امسال گزارش سال ۱۹۷۵ نیز به دلیل آن که زودتر از موعد معمول همیشگی (هفته های نخست سال بعد) آماده شده اند یک سال زودتر از معمول از طبقه بندی آزاد و یک جا به همراه اسناد سال قبل آماده بهره برداری شده اند. از این رو خلاصه گزارش سال ۱۹۷۴ در ابتدای این مجموعه و خلاصه گزارش سال ۱۹۷۵ در پایان این مجموعه ارایه می شود. گزارش محرمانه و عمومی سال ۱۹۷۴ ایران که توسط گروهی از کارشناسان سفارت بریتانیا در تهران تهیه شده و به امضای سر آنتونی پارسونز

(Sir Anthony Parsons) سفیر کبیر وقت آن کشور رسیده است این گونه آغاز می شود: «بسیار سخت از که برای اظهار نظر در مورد این سال از صفت تفضیلی استفاده نکرد. این سال احتمالاً استثنایی ترین سال در تاریخ اخیر بیست ساله این کشور از زمان استقرار شاه و سقوط دکتر مصدق در سال ۱۹۵۳ بود. دلیل این سرعت گیری غیرمنتظره در همه جنبه فعالیت ها ساده است: چهار برابر شدن بهای نفت در فاصله اکتبر تا دسامبر ۱۹۷۳.»

در ادامه این گزارش در مورد میزان واقعی قدرت و نفوذ منطقه ای ایران در نیمه دهه هفتاد میلادی چنین ذکر شده است: «در طی یک دهه گذشته به تدریج به قدرت و نفوذ منطقه ای ایران به همراه اهمیت تجاری و اقتصادی آن برای جهان غرب افزوده شده است و ما نیز به این مسئله در روابط خود با شاه و حکومت وی توجه کرده ایم. ولی وجود ثروتی فراتر از روپاهای هر حکومت مدرن ایرانی تغییراتی کیفی را برای سرعت بخشیدن به روند تحقق آرزوهای بلندپروازانه شاه در مورد تبدیل ایران به یک کشور صنعتی و تبدیل به یک قدرت نظامی منطقه ای طی ۱۰ تا ۱۵ سال آینده را به ارمغان آورده تا ایران در سال ۱۹۷۴ نه تنها کوره فعالیت های ایران در جهت توسعه در هر زمینه قابل تصور شود، بلکه همزمان مرکز توجهات جهانی شود.»

در ادامه گزارش سالانه ۱۹۷۴ سفارت بریتانیا در مورد وضعیت درآمدهای نفتی ایران و برنامه ریزی حکومت پهلوی برای هزینه کردن آن چنین آمده است: «در سال ۱۹۷۴ ایران بیش از ۲۰ میلیارد دلار بابت درآمدهای نفتی خود دریافت داشته و انتظار می رود که این درآمد طی مجموع سه سال آینده تقریباً به ۸۰ میلیارد دلار برسد. این درآمد دولت ایران را قادر خواهد ساخت تا هزینه های پیش بینی شده برنامه ۵ ساله کنونی را دو برابر کند. این افزایش درآمد به خصوص به معنای سرعت بخشیدن شدید به برنامه های صنعتی کردن کشور و پروژه ها مدت ها به تعویق افتاده اختصاص بودجه عمده و قابل ملاحظه به توسعه کشاورزی، زیرساخت های گسترش بندار، راه ها و الکتریکی کردن خطوط آهن و از سوی دیگر توجه به برنامه های فراموش شده خدمات اجتماعی از قبیل بهداشت، آموزش و پرورش، مسکن و از این قبیل است. شاه با غرور تمام هم اکنون قادر است که بدون احتیاط برنامه های بزرگ نظامی را در مورد گسترش نیروهای مسلح خود به پیش ببرد... او همچنین نقشه دارد که طرح کاملاً بدون سابقه قبلی را در مورد کمک های مالی خارجی در ابعادی گسترده به نهادهای بزرگ بین المللی و وام های سرمایه گذاری به کشورهای پیشرفته انجام دهد که این مسئله تاکنون در مورد بریتانیا، فرانسه و دانمارک عملی شده است. ایران همچنین به کشورهای جهان سوم نیز کمک مالی می کند یا به دلیل گسترش نفوذ خود بر آنها، یا برای کسب مواد اولیه آنها و یا به هر دو دلیل. شاه همچنین به سرمایه گذاری در بخش خصوصی کشورهای غربی نیز روی آورده است.»

در بخش دیگری از این گزارش اعلام شده که در پایان سال ۱۹۷۴ به رغم تغییرات اقتصادی و افزایش درآمدهای ایران تغییر چندانی در سیاست های سیاسی داخلی و خارجی شاه پیش نیاورده و تداوم بهای نفت موجب افزایش اعتماد به نفس او گذارده است: «شاه اکنون چنین می اندیشد که ایران اکنون دست کم درآمد عادلانه ای برای نفت خود دارد و هیچ چیزی از جمله برخی از تلاش ها از جمله از سوی ما احتمال ندارد که بتواند اساس تفکر وی در مورد قیمت گذاری نفت را تغییر دهد. ولی تعهدهای طرفداری از غرب وی همچنان غیرقابل تغییر مانده اند. او اجازه نداده که روابط بنیادین وی با ایالات متحده با شعارهای ناشی از بحران انرژی دچار وقفه شود. او همچنان مانند همیشه در روابطش با اتحاد شوروی ملاحظه کار است. [...] در جهان سوم او آغاز به گسترش بال های خود کرده است. او از طریق اعطای وام های سنگین به دنبال کسب حمایت چند کشور اصلی عربی از قبیل مصر و سوریه بیشتر به دلیل منزوی کردن دشمن دیرینه خود عراق است. او نفوذ خود را در عمان و دیگر کشورهای کوچک عرب خلیج فارس نیز گسترش می دهد.»

در این گزارش به همکاری های اقتصادی و کمک های مالی ایران به کشورهای افغانستان، پاکستان، بنگلادش، و سودان و تلاش برای گسترش این روابط با کنیا، سنگاپور، استرالیا، نیوزیلند، اندونزی، هند، مراکش، تونس، زبیر، سنگال و لسوتو اشاره شده است. این گزارش در ادامه به بررسی رویکردها و سیاست داخلی شاه پرداخته است: «در عرصه داخلی نیز به همین ترتیب تغییری در شیوه های شاه رخ نداده است. شاه احتمالاً بیشتر از همیشه و سخت تر از گذشته به تنها فرمانده تیمی از تکنوکرات ها تبدیل شده است. به دلیل نیازهای موجود، تغییرات اداری و ساختاری در کارکردهای هیات دولت و قدرت های استانی ایجاد شده است. با این حال دستگاه پارلمانی همچنان مجاز به داشتن هیچ قدرت واقعی نیست، همه مخالفت ها کماکان قاطعانه سرکوب می شوند و محدودیت های روزنامه ها سخت تر می شود. در ظاهر امر گاهی رویدادهای کوچک خشنی رخ می دهد. حدود ۶ حمله با بمب در سال جاری (۱۹۷۴) رخ داده که یکی از آنها این سفارت خانه (سفارت بریتانیا) را هدف قرار داده، یکی از صاحبان صنایع ترور شده و ناآرامی هایی نیز در دانشگاه پهلوی شیراز رخ داده، ولی نمود عمومی اپوزیسیون چه از نظر فیزیکی، چه از لحاظ انتشاراتی و چه از جهت شفاهی هیچ بوده است.»

بخش بعدی گزارش پارسونز به برنامه های نظامی پهلوی دوم و تداوم و گسترش آن به دلیل افزایش قدرت و ثروت آن حکومت اختصاص دارد: «در زمینه نظامی گسترش برنامه ها شکل مشخص تری به خود گرفته است. کلیت نیروهای مسلح شاه همچنان اندکی بزرگ تر از ارتش عراق است ... ولی سفارش های داده شده برای هواپیماهای جنگنده از آمریکا، تعداد بیشتری تانک

چیتین از بریتانیا، رزم ناوهای اضافی از آمریکا، فرانسه و بریتانیا، به علاوه برنامه هایی برای ایجاد پایگاه های نیروی دریایی در اقیانوس هند همگی نشانگر برنامه های (نظامی شاه) برای آینده هستند. با این حال سال ۱۹۷۴ برای ایران گام دیگری به جلو بود تا دست کم بر روی کاغذ به یک قدرت قابل ملاحظه منطقه ای تبدیل شود.»

سفیر بریتانیا در قسمت دیگری از گزارش سالانه خود به بررسی اجمالی دیگر برنامه های آینده ایران در پرتو افزایش چهارصد درصدی درآمدهای نفتی آن کشور پرداخته است: «این همه فعالیت های شدید در ظاهر موجب چه شده و نشانگر ظهور چه امری در آینده است؟ از میان عزیمت بهمن گونه وزرا، صاحبان صنایع، بانک داران، مدیران نفتی، هیات های تجاری، اقتصاددانان، پیمان کاران و دیپلمات های جدید به تهران به سادگی نمی توان درختان را در میان جنگل تشخیص داد. ... واردات غیرنظامی ایران در کل سال گذشته (۱۹۷۳) ۷/۳ میلیارد دلار (سه ممیز هفت) بوده که واردات هفت ماه نخست سال جاری معادل این میزان بوده است. ... امسال برای ایران در مقیاسی وسیع سال قراردادهای پروتکل های میلیارد دلاری بود. چه در زمینه ایستگاه های انرژی هسته ای و چه در مورد الکتریکی کردن راه آهن، چه در مسئله خرید هواپیماهای کنکورد و یا گسترش بیمارستان ها و بنادر یا کارخانه های صنایع فولاد و پتروشیمی و مواردی از این دست هنوز به نظر می رسد که راه زیادی برای تحقق یافتن این برنامه ها در برنامه پنج ساله در پیش است. ... بسیاری می گویند که ایرانی ها هرگز نمی توانند به موقع به برنامه های خود دست یابند. محدودیت ها حقیقتاً رعب انگیزند، ولی در برنامه قبلی ایرانیان پس از آن که در سال های میانی عملکردشان متزلزل شدند، در سال های پایانی مجبور به شتاب شدند و من در این مرحله ترجیح می دهم که داوری نکنم.»

پارسونز معتقد است که شاه در سال ۱۹۷۴ در زمینه سیاست خارجی بیشتر از زمینه های داخلی تلاش داشته است. در گزارش سفیر بریتانیا در مورد ایران و تحولات بین المللی چنین می خوانیم: «سیاست قیمت گذاری نفتی وی هم از نظر مالی و هم، با کمی احتیاط، از نظر نفوذ وی بر اوپک نتیجه داده است. او امسال را با وضع بهتری در روابط با دنیای عرب به رغم تداوم مشکلات روابط وی با عراق و افزایش مداخله وی در کردستان عراق پشت سر گذارده است. اگر چه نتیجه این مسئله ناپخته است او موفق به نفوذ در شبه قاره هند شده و توانسته با افغانستان آشتی کند. ... سیاست نفتی او ممکن است موجب رنجش غرب شده باشد، ولی او همچنان مورد حمایت جهان صنعتی قرار گرفته بود. وی همچنین توانسته روابط سیاسی و خارجی خوبی با اتحاد شوروی و اروپای شرقی برقرار کند.» در ادامه این گزارش مفصل تبعات گوناگون افزایش ناگهانی و سرسام آور درآمدهای نفتی ایران و هزینه های مختلف کشور، ناتوانی دولت از کنترل تورم و افزایش مداوم قیمت کالاهای مختلف در

بازارهای داخلی، مشکلات مختلف کمبود نیروی کار متخصص و مدیران میانه و مشکلات شبکه انتقال کالا در داخل کشور مورد بررسی قرار گرفته شده است: «وضعیت داخلی آرام باقی مانده و استاندارد زندگی برای بسیاری همچنان رو به افزایش است. با این حال تورم همچنان بالا است و هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که نشان دهد سیاست‌های شاه سوای اشتیاق برای کسب درآمد بیشتر که برای تحقق تمدن بزرگ مورد نیاز است در حرکت باشد.

روش شخصی شاه، مهارت و قابلیت فن سالاران اصلی وی قابل سوال نیستند. ولی بوروکراسی به طور کلی برای موفقیت وی در چالش‌های جدید سال ۱۹۷۴ مشکل‌آفرین است، چرا که ثابت شده که کمبود نیروی کار مناسب در رده‌های مدیریت میانه، امور فنی و اداری و نیز صنعتگران ماهر بسیار رقت بار است. جمعیت بالای ۳۰ میلیون ایران به این معنا است که نیروی ذخیره وجود دارد، ولی آنها هنوز به طور موثری وارد کارزار نشده‌اند. [...] دولت برای پر کردن این خلاء دست به استخدام ده‌ها هزار مهاجر خارج از کشور زده، ولی این مهاجران با تجربه یک شبه وارد بازار کار نمی‌شوند و نیروی کار آماده به کار داخلی نیز به رغم عدم تردید در سرعت یادگیری ایرانی‌ها، نمی‌توانند در مدت کوتاهی کارآمده شده و امور را به دست بگیرند. این مشکل عمده کم‌کم به یک دردسر اصلی در سال‌های آینده تبدیل خواهد شد. شاید بزرگترین و آنی‌ترین مانع اصلی نارسایی بنادر، راه‌ها و خط آهن ایران برای مواجهه با ابعاد به شدت رو به گسترش واردات ضروری برای عملی ساختن برنامه‌های شاه است. همه مبادی ورودی کشور عملاً در حال خفه شدن با کالاهایی هستند که در باتلاق مسخره‌ای از نظام اداری گمرک دفن شده‌اند.» بخش دیگری از گزارش سر آنتونی پارسونز به تحلیل کلی شرایط و موقعیت ایران و آینده آن در اردوگاه غرب اختصاص دارد: «با این فرض که شاه زنده بماند ایران از نظر داخلی باثبات باقی خواهد ماند. ولی سال‌ها طول خواهد کشید تا اقتدارگرایی به نوعی تداوم خودکار و ظهور واقعی نهادهای فراگیر سیاسی تحول یابد. شاه همچنان به تحمیل بهای سنگین برای نفت خود خواهد پرداخت، ولی با توجه به نیاز وی به صنعت و فناوری غرب و اشتیاق وی برای پذیرفته شدن به عنوان مردی غربی حاکم بر کشوری غربی او همچنان به گفتگو در جنبه‌های پرمعنای موضوعات گوناگون با جهان صنعتی ادامه خواهد داد. او بر قدرت نظامی خواهد افزود و برنامه راهبردی نظامی وی همچنان برای ما قابل قبول خواهد ماند، ولی توانایی‌های نیروهای مسلح وی کاملاً کمتر از ادعاهای گزاف مطرح شده از سوی وی است.

شاه بر اهداف سیاست خارجی خود در خلیج فارس و کل جهان عرب به همراه برنامه‌های بلند پروازانه اش در اقیانوس هند و تداوم حضور محکم در اردوگاه غرب ادامه خواهد داد ... »

• تاسیس حزب رستاخیز ملت ایران و تبعات آن

به دنبال یک دوره هرج و مرج در رهبری احزاب مردم و ایران نوین و کاهش چشم گیر اقبال عمومی نسبت به آنها و انتخاب امیرعباس هویدا به رهبری حزب ایران نوین و محمد فضایی به رهبری حزب مردم، شاه در اقدامی پیش بینی نشده در روز ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ (دوم مارس ۱۹۷۵) در اجتماعی بزرگ با حضور وزراء، نمایندگان مجلسین، مقامات دولتی و نمایندگان بازرگانان، اصناف و احزاب ناگهان با اعلام انحلال احزاب سیاسی موجود سیستم تک حزبی را در کشور اعلام کرد و با اعلام تاسیس یک حزب فراگیر با نام رستاخیز! هویدا را به دبیر کلی آن منصوب کرد.

سه ماه بعد در روزهای دهم و یازدهم اردیبهشت ۱۳۵۴ (۳۰ آوریل و اول مه ۱۹۷۵) نخستین همایش فراگیر این حزب با حضور چهار تا پنج هزار عضو از سراسر کشور برگزار شد و طی آن اساس نامه حزب به تصویب رسید. یک روز پس از اتمام این نشست در روز دوازدهم اردیبهشت نشست دیگری با حضور و سخنان شاه در ورزشگاه آریامهر (آزادی بعدی) برگزار شد. در آن

گردهمایی، محمد رضا علت انحلال احزاب و آغاز نظام تک حزبی را اعلام کرد. روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ نیز روزنامه رستاخیز به عنوان ارگان رسمی حزب رستاخیز تاسیس شد. یک روز بعد هم اسامی ۵۵ عضو هیات اجرایی استان های حزبی اعلام شد. فردای آن روز نیز پیتر وستماکوت (Peter Westmacott) دبیر دوم جوان و ۲۵ ساله سفارت بریتانیا در تهران طی گزارشی محرمانه به تاریخ هشتم مه ۱۹۷۵ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۴) به بررسی تغییرات اساس نامه و برخی از اهداف اولیه تاسیس حزب رستاخیز، این اقدام شگفتی برانگیز محمد رضا شاه، پرداخت. وستماکوت در آن زمان در نخستین ماموریت دیپلماتیک خارجی خود به سر می برد و هم اکنون نیز در سن ۵۴ سالگی سفیر کشورش در آنکارا است. به نوشته وستماکوت جوان که مبتنی بر اطلاعات سفارت آمریکا است، شماری از اعضای ۵۵ نفره هیات مدیره استانی حزب رستاخیز از میان متحدان هویدا و جمشید آموزگار برگزیده شدند. از همین گزارش اولیه آشکار است که رقابت پنهان و آشکار بین هویدا و آموزگار در رهبری حزب رستاخیز از همان ابتدای کار وجود داشته است: «سفارت آمریکا مدعی است که قادر به شناسایی آدم های آموزگار و هویدا در بین این ۵۵ اسم است، ولی ما باید اسامی این هیات را دقیق تر بررسی کنیم. با این همه چند اسم جالب در بین آدم های آموزگار رییس برگزیده هیات اجرایی استانی در هفتم مه از جمله معاونش مهناز افخمی دبیر کل سازمان زنان و دوست خودمان فرهنگ مهر از دانشگاه پهلوی وجود دارد. مسلم است که ریاست این هیات شغل مهمی خواهد بود، اگرچه هنوز معلوم نیست که روابط آن با دبیر کل حزب چگونه باشد. تاکنون روند حوادث نشانگر آن است که آمریکایی ها احتمالاً در این مورد که ما در میانه نبرد قدرت

بین آموزگار و هویدا قرار داریم راست می گویند. چنان که اخیراً شماری از مردم از ژنرال اویسی گرفته تا پایین گفته اند: ما در ۱۰ سال اخیر چهره های ثابتی را دیده ایم. اکنون زمان تغییر فرا رسیده است.»

بر اساس این اظهار نظر و همچنین گزارش بعدی مورخ پنجم ژوئن (۱۵ خرداد) وستماکوت، یکی از ابزارهای تبلیغاتی حکومت پهلوی برای فراگیر کردن حزب رستاخیز، نشان دادن سیاست باز کردن راه برای ورود چهره های جدید برای عضویت در حلقه بالای قدرت و احراز سمت های رده های بالای حزبی و دولتی به عنوان یکی از اهداف اعلام شده این حزب بود: «توجه بسیار زیادی به این واقعیت که اکثریت نامزدها چهره های جدیدی برای عموم هستند. در حقیقت دقیقاً نیمی از اعضای کنونی مجلس یعنی ۱۳۴ نفر از ۲۶۸ نفر از فهرست جدید (ارایه شده از سوی حزب رستاخیز برای نمایندگی مجلس شورای ملی) حذف شده اند. ... به ما گفته شده که نامزدهای جدید از بخش های مختلف جامعه بوده و شامل اعضای سازمان های زنان، شوراهای محلی، کارمندان دولت، پزشکان و هر نوع قشر دیگر ایرانی هستند. انتصاب (فریدون) مهدوی به عنوان معاون دبیر کل (حزب رستاخیز) نمونه دیگری از این امر است که چگونه کسی که تا مدتی اخیر در صحنه سیاسی تقریباً ناشناخته بود می تواند از این طریق بالا بیاید.»

در بخش دیگری از این گزارش پیش بینی شده که پس از انتخابات سراسری، هیات دولت به طور کلی مبتنی بر نامزدهای حزب رستاخیز تغییر می کند. البته وستماکوت در پیش بینی خود دقیقاً نتوانست تشخیص دهد که آیا تنها برخی از وزرای کابینه هویدا تغییر می کنند یا خود هویدا هم سمت نخست وزیری را به دیگری و شاید آموزگار واگذار خواهد کرد؟ امری که البته در آن زمان رخ نداد، ولی ۱۴ ماه بعد از نگارش این گزارش با روی کار آمدن جیمی کارتر به عنوان رئیس جمهور جدید آمریکا، آموزگار جانشین هویدا در راس هیات وزیران دولت منصوب شاه شد.

این مسئله در یک گزارش محرمانه دیگر وستماکوت چنین تحلیل شده است: «به نظر می رسد که هویدا احتمالاً پس از انتخابات ۲۰ ژوئن (۴ تیر) در راس دولت باقی خواهد ماند. ولی بال های او به نوعی بریده شده اند. آموزگار رئیس هیات اجرایی استان ها آماده بر هم زدن تعادل علیه هویدا است. اگرچه به عقیده سفارت آمریکا هویدا برای متوقف کردن (هوشنگ) نهباندی برای تصدی این شغل مجبور به قبول آموزگار شده است.»

وستماکوت همچنین در گزارش محرمانه دیگری به تاریخ ۱۹ ژوئن (۲۹ خرداد) به بررسی و تحلیل برخی دیگر از زوایا و جنبه های تصمیم شاه برای تاسیس یک حزب فراگیر و جدید و توجهات وی برای تداوم اعمال محدودیت آزادی های عمومی و

سیاسی و «انکار آزادی های طبیعی مدنی» پرداخت و آن را تا حدی نیز مورد تایید قدرت های غربی دانست: «در گذشته حکومت ایران برای توجیه بسیاری از مشکلات خود در مسایل داخلی، آنها را به دخالت قدرت های خارجی نسبت می دهد. ... اگر شما دشمنی را برای عموم مردم و سرکوب آزادی ها آماده نکنید، بسیار مشکل است که همچنان به ادامه توجیه انکار آزادی های طبیعی مدنی ادامه داد. شاه پس از ترور دو سرهنگ آمریکایی در ماه گذشته ... به دیپلمات های سفارت آمریکا گفت که دنیا با او باید موافق باشد که به عناصر مخالف داخلی نباید آزادی زیاده از حد داد. در کل البته شاه حس می کند که احتیاجی به توجه بیش از حد به آن چه که غرب درباره سیاست های او می اندیشد نیست. ولی شاه گاهی او نسبت به اظهارات در مورد کنترل سیاسی بیش از حد وی نسبت به مردمش حساس می شود. از یک جهت به نظر می رسد که این توجیه ملموس شاه در مورد سیاست های داخلی اش مورد استقبال (غرب) واقع شده است.»

در ادامه این گزارش، انحلال همه گروه های سیاسی و تاسیس حزب فراگیر رستاخیز از منظر دیگری ارزیابی شده است: «مقامات ایرانی به شدت نگران انتشار این دیدگاه هستند که حزب رستاخیز در واقع گسترش برنامه دولت و تصمیم گیری آگاهانه ای قبل از انتخابات در جهت ممانعت از ایجاد یک سیستم ائتلاف محلی و جلوگیری از هر گونه اتحاد بین نامزدها در تهران برای حضور در این انتخابات است. مطبوعات درباره این دیدگاه سکوت کرده اند. چرا که این مسئله بار دیگر به موضوع دخالت سابقه دار دولت در انتخابات و کوشش برای انتخاب نامزدهای مورد نظر خود دامن می زند.»

بخش تحقیقات وزارت خارجه بریتانیا نیز در تحلیلی کوتاه نوشته کریستوفر رندل (Christopher Rundle) به بررسی احتمالات مختلف فراروی حزب فرمایشی رستاخیز پرداخته است. کریس رندل کارشناس شناخته شده بریتانیایی مسایل ایران است که بیشتر عمر حرفه ای اش از میانه دهه هفتاد تا زمان بازنشستگی خود در سال ۱۹۹۸ را در واحد خاورمیانه بخش تحقیقات وزارت خارجه کشورش سپری کرد. وی در سال های ۱۹۷۹ تا ۱۹۴۸ نیز به تناوب در سفارت کشورش در تهران خدمت کرده است. رندل هم اکنون رییس افتخاری مرکز ایران شناسی دانشگاه دارام و عضو هیات امنای موسسه ایران شناسی بریتانیا است: «مشخصاً یکی از مهم ترین سوال ها در مورد وضعیت جدید این است که آیا حزب جدید در مهار کننده انرژی ملی در ابعادی گسترده تر از گذشته موفق خواهد شد؟ یا این که این مسئله موجب تکرار تجربه بی تفاوتی عمومی پس از یک دوره بسیج توده ها و یا اصطکاک بیش از حد بین حزب و حکومت، در صورت ایفای نقشی فعال و نسبتاً مستقل از سوی احزاب، خواهد بود. من اخیراً در روزنامه های ایران مواردی را دیده ام که حزب رستاخیز می خواهد نقش کنترلی در برخی زمینه ها در

فعالیت‌ها و مسئولیت‌پذیری دولت داشته باشد. باید توجه داشت که دخالت‌ظاهری حزب در اوضاع تنها به خراب‌تر شدن بیشتر نظام اداری ایران کمک خواهد کرد. شاه از این موضوع آگاه است و من پیش‌بینی می‌کنم که در عمل نظارت و هدایت در جایی که لازم باشد تا حد زیادی نوعی ظاهرسازی با اندکی اختلاف بین دولت و حزب باشد. یگانگی حزب رستاخیز احتمالاً تنها ویژگی مهم آن است، ولی وضعیت هنوز مشخص نیست و واضح است که در این راه منافع فردی نیز دخیل هستند.»

شیوه‌ای که حکومت پهلوی برای انتخابات داخلی حزب رستاخیز و انتخابات دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی در نظر گرفته بود تا حد زیادی مبتنی بر گزینش و چینش نامزدهای کاملاً وابسته و اجیر در رقابت‌انتخاباتی شهرها و شهرستان‌ها و ایجاد یک جو رقابتی سالم بین خودی‌ها و هواداران واقعی خود بود. شیوه‌ای که به نحو دیگر و مقیاسی محدودتر در برخی ادوار سلطنت رضا شاه نیز آزموده شده و پس از آن نیز در مقیاسی گسترده‌تر و پیشرفته‌تر در آفریقای جنوبی دوران آپارتاید و اسرائیل تجربه شده بود. با این همه رواداری حکومت ایران حتی در همین حد نیز در مواردی نقض می‌شد. وستماکوت در گزارش محرمانه دیگری به تاریخ ۱۶ جولای (۲۵ تیر) می‌نویسد: «آمریکایی‌ها می‌گویند که درصد مؤثری از نمایندگان مجلس از قبل تعیین شده‌اند، چرا که علم‌اصرار دارد که نامزدهای وی مسلماً انتخاب شده‌اند. شاید بهتر باشد که خبر دیگری را متذکر شوم که از طریق رابرت گراهام خبرنگار فایننشال تایمز شنیده‌ام. پرویز راجی (رییس دفتر نخست‌وزیر) به او گفته است که کل انتخابات آزاد نبوده است. مدت کمی قبل از انتخابات، مقامات نگران میزان سازمان‌دهی کارگران در توزیع نامزدهای خودشان به رای‌دهندگان احتمالی می‌شوند. به گفته راجی، احتمال بسیار زیادی وجود داشته که همه ۲۷ نماینده از بین این نامزدها برگزیده شوند. اگرچه مسلماً برخی از این کاندیداها در اندازه خود افرادی دارای احترام بوده‌اند، ولی خود کارگران از چنین احترامی برخوردار نبوده‌اند. در نتیجه و به گفته راجی، لیست‌ارایه شده توسط کارگران با راهنمایی دولت تنظیم می‌شود.»

در قسمت دیگری از این گزارش رویکرد مردمی و اقبال عمومی به ثبت نام در حزب رستاخیز چنین توجیه شده است: «شایعات قوی وجود دارد که کسانی که در انتخابات شرکت نکرده و شناسنامه‌شان مهر نخورده برخی از حقوق مدنی خود را از دست می‌دهند. حکایت‌های زیادی وجود دارد که افرادی به دلیل رای ندادن از کشور ممنوع‌الخروج شده و تا زمانی که شناسنامه‌شان مهر رای نخورد نمی‌توانند کشور را ترک کنند. به این دلیل صف‌های طولانی در نیمه شب از مردمی ایجاد شده تا قبل از اتمام

مدت رای گیری در انتخابات شرکت کنند. البته طبق معمول گفته شده که توسط شایعه سازان خارجی، یعنی متهمان همیشگی مطرح شده اند. ولی راست یا دروغ این داستان ها تاثیر تورم زایی بر تعداد رای دهندگان گذارده است.»

• ادامه فعالیت های مسلحانه

علیه حکومت پهلوی

در سال ۱۹۷۵ به موازات سخت تر شدن وضعیت سیاسی کشور و رواج یافتن شکنجه های روحی و جسمی در زندان ها فعالیت های مسلحانه و ضد حکومتی نیز ادامه داشت. از نقطه نظر علایق بریتانیایی ها تابستان آن سال از جهت تروریسم روزگار ناگواری به شمار می رفت. پیتر وستماکوت دبیر دوم سفارت بریتانیا در تهران در یک گزارش تفصیلی محرمانه به تاریخ نهم جولای (۱۸ تیر) وضعیت داخلی و ناآرامی های مسلحانه ایران پرداخته است. در این گزارش ضمن ارایه مواردی از ترورهای مسلحانه در این سال از جمله ترور سرتیپ رضا زندی پور رییس کمیته مشترک ضدخرابکاری، سروان نوروزی رییس سابق گارد امنیتی دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) کشته شدن تعدادی از عناصر مسلح در تهران و قزوین به حادثه شگفت انگیز درگیری مسلحانه بهمن حجت کاشانی و کاترین عدل با ماموران امنیتی اشاره شده است: «موضوعی دارای طبیعتی کاملاً متفاوت از دیگر حوادث، ماجرای باور نکردنی بود که منجر به مرگ (بهمن) حجت کاشانی برادر زاده ژنرال حجت کاشانی رییس سازمان ورزش ایران و همسرش کاترین (عدل) که در روزهای ۲۳ و ۲۴ آوریل (سوم و چهارم اردیبهشت) به طور گسترده در روزنامه های محلی مطرح شدند و در شماره روز ۲۱ ژوئن (۳۱ خرداد) اکونومیست نیز بدان اشاره شد. بر اساس روزنامه های داخلی، حجت کاشانی دیوانه ای مدعی پیامبری بود که به چهار روستایی که از آنان خواسته بود تا به قیام مذهبی وی بپیوندند شلیک کرده و دو نفر از آنان را کشته بود. او به همراه همسر و سه فرزندش به غاری نزدیک قزوین پناه برد و در ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین) نیروهای امنیتی با آنان درگیر شدند. بر اساس یک روایت در جریان تبادل آتش سرهنگ محمد رضایی رییس ژاندارمری قزوین کشته شد و حجت کاشانی هم به تهران گریخت تا پدرزنش (پروفسور یحیی عدل) که یک جراح سرشناس در تهران است را بکشد. او در روز ۲۱ آوریل (اول اردیبهشت) در حومه تهران توسط مقامات امنیتی کشته شد. از آن زمان تاکنون شایعات چندی در مورد وضعیت واقعی اختلافات حجت کاشانی با مقامات منتشر شده است. به گفته آقای (استنلی) اسکودرو (Stanley Escudero) از سفارت آمریکا و تا حدی دیگر شایعات چنین می گویند که حجت کاشانی آن قدرها هم دیوانه نبوده است. او در موقعیتی معجزه آمیز که همسرش را که حامله و به شدت در حال بالا رفتن از کوه زخمی شده بوده وی را

حمل کرده است. همسرش گفته بود که تنها دعا‌های همسر وفادارش موجب ادامه حرکت وی شده بود. داستان باورهای حجت کاشانی بعداً با مشخص شدن مصرف تعدادی قرص ال.اس.دی توسط وی روشن شد. عده ای او را یک منزله طلب مسلمان می دانند و برخی نیز عنصر رادیکال ضد شاه و قصه هم چنان ادامه دارد. در نوشته اکونومیست و روایت آقای اسکودرو اشاره شده که یکی از هم دستان آنها شاهزاده علی پاتریک فرزند برادر کوچکتر شاه علیرضا بود که در یک حادثه هوایی در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) کشته شد. گفته شده که علی پاتریک سال ها مخالف شاه بود و دلیلی هم که حجت کاشانی قبلاً دستگیر نشده بود هم داشتن این ارتباط سلطنتی بود. اکنون چنین شایع است که برادرزاده شاه دستگیر شده و به گفته دکتر غفاری ... آشنای قدیمی سفارت و دوست مقامات ارشد پلیس و ساواک شاه دستور کشتن او را صادر کرده است. با این حال ساواک داشتن هرگونه انگیزه سیاسی از سوی حجت کاشانی و دخالت شاهزاده پاتریک علی در این ماجرا را تکذیب کرده است. اتفاقاً ادعای اکونومیست در مورد این که گروه حجت کاشانی مورد حمایت یک گروه از جوانان ثروتمند در تهران بوده برای ما تازگی دارد. اگرچه داستان هایی مطرح شده که پسر ژنرال (نادر) جهانبانی نیز در این فعالیت ها دخالت داشته است.»

در بخش دیگری از این گزارش به ترور چند نظامی آمریکایی توسط سازمان مجاهدین خلق ایران و پذیرفتن این مسئله توسط سازمان مذکور اشاره و به طور مختصر به ترور و قتل حسن حسنان کارمند و مترجم محلی سفارت آمریکا پرداخته شده است. بنا به روایت برخی از اعضای یک سازمان مسلح حسنان از اعضا یا هواداران این سازمان بود و هم او بود که آدرس و مشخصات سرتیپ رضا زندی پور را برای ترور در اختیار آنها گذارد. در مورد ترور حسنان دو روایت مختلف وجود دارد. عده ای این مسئله را نتیجه تصفیه های درونی مجاهدین خلق می دانند و برخی نیز آن را نتیجه اشتباه گرفتن وی با ماموران غیر ایرانی سفارت آمریکا که قرار بوده ترور شوند تلقی می کنند: «شما می توانید تصور کنید که حادثه اخیر، ترور حسن حسنان، مامور محلی کنسولگری آمریکا در تهران در سوم جولای (۱۲ تیر) که مسئولیت آن هنوز توسط گروهی پذیرفته نشده ولی با برنامه ریزی دقیقی همانند حادثه ترور دو سرهنگ آمریکایی و تقریباً زیرکانه تر انجام گرفت در واقع موجب هشدار بیشتری شد. در روز ترور یکی از رفت و آمدهای معمول دبیر سوم سفارت آمریکا صورت نگرفت و حسنان به جای وی اعزام شد. این ترور در ساعت ۱۲ ظهر در برابر دیدگان عده زیادی از مردم صورت گرفت و حتی یکی از ضاربان لباس پلیس بر تن داشت. ... سفارت آمریکا بر این باور است که این ترور به اشتباه صورت گرفته، چرا که مقتول بی شباهت به مامور آمریکایی که باید کشته می شد نبوده و به دو

کارمند ایرانی دیگری که در خودروی آنها بوده اند صدمه ای وارد نشده بود. ... آمریکایی ها اکنون بسیار نگرانند و ما به دلایل امنیتی فکر می کنیم که هر یک از کارکنان ما هم می تواند هدف حملات مشابهی باشد.»

وستماکوت در پایان گزارش تفصیلی خود ضمن ارایه چندین مورد دیگر از درگیری های مسلحانه و حوادث چنین نتیجه گیری می کند: «از مجموعه حوادث اخیر ذکر شده در این گزارش برای ما مشکل است که نتیجه گیری دقیقی درباره جدی بودن شرایط شود یا پاسخی برای این ارزیابی یافت شود که آیا مقامات (ایرانی) در نبرد علیه موج کنونی پیروز خواهند شد یا نه؟ ساواک مدعی است که تیراندازی در کرج پیروزی چشم گیری در نبرد این سازمان علیه گروه عمده چریک ها (سازمان چریک های فدایی خلق ایران) بوده است. با این همه این نگرانی اندک باقی می ماند که عملیات در سال جاری پیچیده تر و با درصد موفقیت بیشتر از گذشته بوده است. این مسئله تا حدی بازتاب محلی یک روند جهانی به سوی خشونت های شهری است، ولی مقامات امنیتی شاه اعتراف می کنند که از میزان تاثیرگذاری این نمایش های پراکنده مخالفان خشونت گرا بر حکومت شاه نگرانند.»

در حوالی نیمه شب ۲۱ جولای (۳۰ تیر) بمبی در مقابل ساختمان شورای فرهنگی بریتانیا (بریتیش کانسل) در مشهد منفجر شد. بریتیش کانسل معمولاً به دلیل آن که بازوی فرهنگی دولت و وزارت خارجه بریتانیا محسوب می شود و عده ای آن را ابزار غیرمستقیم اعمال سیاست های آن کشور می دانند، در طول حیات خود بارها مورد هجوم مخالفان مسلح حکومت های مختلف و دولت لندن قرار گرفته است.

بر اساس تلگراف محرمانه پارسونز به لندن گمان مقامات امنیتی ایرانی این بوده که انفجار ساختمان بریتیش کانسل در مشهد توسط اعضای گروه های مسلح صورت گرفته است. سفیر بریتانیا در این تلگراف تاکید کرده که در دیدار با وزیر خارجه ایران (عباسعلی خلعتبری) تاکید خواهد کرد که بر اساس سنت مرسوم بریتیش کانسل اقدامات ایمنی این موسسه با کشورهای میزبان هماهنگ می شود. پارسونز همچنین اظهار داشت که از خلعتبری خواهد خواست تا دولت ایران مخارج تعمیر خرابی های بریتیش کانسل در مشهد را بپردازد. مشابه چنین حادثه ای در انجمن فرهنگی ایران و آمریکا در مشهد نیز رخ داد و بریتیش کانسل در شیراز نیز در آستانه تهاجم از سوی گروه های مسلح مخالف حکومت ایران قرار گرفت.

جدی بودن خطر بروز اقدامات تروریستی و حادثه بمب گذاری در ساختمان بریتیش کانسل در مشهد پس از چندین حمله به مقامات آمریکایی موجب نوعی تعامل و هماهنگی بین سفارت خانه های غربی و به خصوص نمایندگی های آمریکا و بریتانیا در

مسایل ایمنی و امنیتی شده بود. آر. جی. آلستون (Alston.R.J) مامور امنیتی سفارت بریتانیا در تهران در گزارشی محرمانه به تاریخ ۲۲ جولای (۳۱ تیر) ضمن اشاره به نشست و مذاکرات خود با دو دیپلمات آمریکایی به نام های میلز (Mills) کنسول سیاسی و پروونچر (Provencher) کنسول امور اداری سفارت آمریکا در تهران پیرامون تحلیل شرایط و اتخاذ راهکارهای هماهنگ امنیتی درباره نتایج این نشست چنین نوشت: «آقای میلز گفت که تقریباً همه فعالیت های ضدآمریکایی به جای آن که از طرف گروه های تروریست چپ گرا باشد از سوی گروه های تروریست راست گرا صورت گرفته است. تاکتیک های آنان تقریباً استاندارد و شامل حمله به خودروها است. از نظر او اگر گروه های چپ گرا که فعلاً درگیر اوضاع داخلی هستند نیز به سوی اهداف آمریکایی روی آورند شرایط وخیم تر خواهد شد.»

در ادامه این گزارش از قول پروونچر این راهکارها برای مقابله با حملات مسلحانه به خودروهای سفارت خانه های خارجی مطرح شدند: اختصاص اتوبوس های سرویس اختصاصی برای تغییر مداوم مسیر تردد و زمان آن و قرار دادن ماموران مسلح در آنها، بازرسی دقیق خودروها و مراسلات پستی ورودی به سفارت خانه ها، ارتباط منظم مخبراتی خودروهای رسمی سفارت خانه ها با مرکز دیپلماتیک، عدم به کارگیری رنگ های یکسان و علائم مشخصه برای خودروهای رسمی، آموزش کارکنان سفارت خانه ها برای مقابله با خطرات امنیتی و ارایه بی سیم به مقامات ارشد دیپلماتیک.

مسئله حقوق بشر در ایران و جهان و مواضع رسمی بریتانیا در این مورد

در میانه دهه هفتاد میلادی و همزمان با افزایش چشم گیر درآمدهای ایران و تداوم اقتدار محمد رضا نارضایتی های عمومی علیه عملکرد حکومت وی و اجزای پایین تر آن فشارهای سیاسی و امنیتی بر مخالفان حکومت نیز شدت یافت. در این میان نهادهای بین المللی و سازمان های حقوق بشری از قبیل سازمان ملل متحد و سازمان عفو بین الملل نیز به ایران فشار می آوردند تا از ادامه و گسترش سیاست تعقیب، دستگیری، آزار و شکنجه مخالفان خود بپرهیزد.

در این میان دولت بریتانیا که خود به دلیل عملکردش در سرکوب جنبش جمهوری خواهان در ایرلند شمالی تا حد زیادی مورد شماتت جامعه بین المللی بود تلاش می کرد تا از یک سو با کمونیست اعلام کردن اکثر مخالفان شاه اظهارات آنان در مورد وجود سرکوب و شکنجه در ایران را اغراق آمیز دانسته و از سوی دیگر کوشش کند تا با کاهش فشارهای بین المللی بر ایران اجازه ندهد تا مسئله نقض حقوق بشر در ایران مانع تداوم روابط خوب اقتصادی، سیاسی و نظامی بین دو کشور شود. وزارت خارجه بریتانیا در یک دستورالعمل توجیهی و آماده سازی بدون تاریخ و طبقه بندی نشده که پس از نشست سی ام و در آستانه

سی و یکمین نشست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در بهار ۱۹۷۵ در مورد وضعیت حقوق بشر در بیشتر کشورهای متهم به نقض حقوق بشر از جمله بریتانیا در مسئله ایرلند شمالی اظهار نظر کرده است. در این گزارش در مسئله بریتانیا و ایرلند شمالی تاکید شده است: «سیاست ما کسب اطمینان از این است که اگر در این کمیسیون نمی توان مانع طرح مسئله ایرلند شمالی شد، آن را به حداقل ممکن تقلیل داد. تاکنون مباحث سیاسی بر این منوال بوده که به نظر دولت اعلی حضرت ملکه، مسئله ایرلند شمالی موضوع داخلی آن کشور بوده است ... با این همه با توجه به اتهامات مکرر سازمان ملل در مورد نقض حقوق بشر در ایرلند شمالی ما نمی توانیم مانع طرح این مسئله در کمیسیون شویم. از این نظر ما باید خود را آماده پذیرش طرح مسئله بر اساس گزارش اخیر سازمان عفو بین الملل کرده و بر مبنای سئوالات مطرح شده از خود در این موضوع دفاع کنیم. ما باید بگوییم که اگرچه گزارش عفو بین الملل را کامل نمی دانیم، ولی حاضریم با مسئله ایرلند شمالی رویکرد مثبتی اتخاذ کنیم.»

در ادامه این دستورالعمل در مورد وضع حقوق بشر در ایران و شیوه برخورد با آن در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد چنین آمده است: «ایران: شماری از گزارش های کوتاه و جسته گریخته وجود دارند که تقریباً همه آنها برانگیخته توسط کنفدراسیون دانشجویان ایرانی است که با حزب غیرقانونی کمونیست (توده) مرتبط است. این اتهامات عمدتاً به دستگیری و شکنجه زندانیان سیاسی مربوط است.» بر اساس این گزارش، دولت و وزارت خارجه بریتانیا در برخورد با مسئله نقض حقوق بشر در ایران و دیگر کشورهای جهان دچار دو معضل عمده بود. نخست آن که نگران بود که با برخورد قاطع و صریح با پایمال شدن حقوق بشر در سازمان ملل، آن کشورها نیز دست به مقابله زده و در موضوع ایرلند شمالی کار را بر بریتانیا سخت بگیرند. مسئله دوم که بیشتر به ایران مربوط می شد نگرانی از خدشه دار شدن روابط دوجانبه بر اثر موضع گیری آشکار علیه نقض حقوق بشر در آن کشورها بود: «برخورد صریح (بریتانیا) در کمیسیون در مورد کشورهایی چون برزیل، گویان، اندونزی، ایران و اوگاندا می تواند تأثیرات نامطلوبی بر روابط دوجانبه داشته باشد. مشارکت فعال در انتقاد علیه این کشورها بیشتر از یک رای ساده منفی می تواند خطر تخریب روابط را افزایش دهد. در موضوع ایران توصیه می شود که از ایران حمایت شود، چرا که رای منفی به این کشور چه به صورت فعال و چه با سکوت به شدت موجب تخریب روابط دوجانبه ما خواهد شد. ... قرار دادن ارزیابی ما در مورد حقوق بشر به طور کامل بر مبنای روابط دوجانبه منافقانه است، ولی در مواردی که شواهد کاملاً واضح و صریح نیستند می توان ملاحظات سیاسی را مبتنی بر روابط دوجانبه تبیین کرد.» دکتر منوچهر گنجی نماینده دولت ایران برای کم رنگ کردن گزارش های نقض حقوق بشر در ایران در نشست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد اعلام کرد که سازمان های مختلف

دانشجویی ضد حکومت ایران در خارج از کشور حداکثر دارای ۶۰۰ عضو هستند، در حالی که حدود ۴۰ هزار دانشجوی ایرانی در دانشگاه های خارجی به تحصیل مشغولند.

• هواپیمارمایی یک ایرانی در بریتانیا

روز هفتم ژانویه (۱۷ دی ۱۳۵۳) فردی ۲۹ ساله و دارای گذرنامه ایرانی با استفاده از یک اسلحه قلابی هواپیمایی را در مسیر داخلی بین شهرهای منچستر و لندن ربود. در این ماجرا که با حواشی آن هشت ساعت به طول انجامید، فردی به نام سعید مجد پرواز منچستر _ لندن به شماره بی.ای.سی ۱۱-۱ (BAC ۱۱-۱) متعلق به شرکت بریتیش ایرویز را با ۴۶ مسافر و ۵ نفر خدمه پرواز ربود و خلبان را مجبور به فرود اضطراری در فرودگاه استنستد در شمال لندن کرد. این هواپیماربا نخست مسافران را آزاد کرد و خود به همراه خلبان، کمک خلبان و سه میهمان دار در هواپیما باقی ماند.

به دلیل عدم افشای علنی نام این هواپیماربا در زمان وقوع حادثه و کمی پس از آن (به جز در گزارش های محرمانه دولتی)، صورت سبزه، چفیه عربی که رباینده بر سر داشت و همچنین سابقه و شهرت هواپیمارمایی چریک های عرب، همه روزنامه های بریتانیایی از این هواپیماربا به عنوان یک تروریست عرب یاد کردند و هیچ اشاره ای به هویت ایرانی وی نکردند. از سوی دیگر از گزارش های موجود رسانه های خبری و همچنین مکاتبات رسمی هیچ نشانی از سیاسی بودن این اقدام به چشم نمی خورد، ولی هواپیماربا که انگلیسی را نیز به خوبی تکلم نمی کرد خواستار دریافت ۱۰۰ هزار پوند پول نقد به همراه یک جلیقه چتر نجات و پرواز به سوی فرودگاه اورلی در فرانسه شده بود. رباینده همچنین گفته بود که هیچ انگیزه ای در زندگی به جز دریافت این پول و عزیمت به شهر پاریس ندارد.

اگر در مرحله نخست حادثه هواپیماربا توانسته بود خدمه پرواز را با اسلحه قلابی خود فریب دهد، ولی در مرحله بعد این ماجرا خلبان و

کمک خلبان نیز متقابلاً با هدایت و هماهنگی نیروهای امنیتی بریتانیا توانستند با دادن پول از سوی مقامات رسمی به وی رباینده را گمراه کرده و به نام انتقال هواپیما از فرودگاه هیشرو در غرب لندن به فرودگاه اورلی در پاریس در میان محاصره امنیتی ماموران در فرودگاه استنستد در شمال لندن فرود آمدند. این در حالی بود که مقامات فرانسوی پیشاپیش به لندن اعلام کرده بودند که تحت هیچ شرایطی حاضر به پذیرش هواپیمای ربوده شده و رباینده اش در خاک خود نیستند. وقتی که هواپیما ربای جوان و احتمالاً بی تجربه متوجه شد که وی و هواپیما در محاصره کامل ماموران امنیتی و انتظامی قرار دارد، به گروگان های

خود دستور داد تا هواپیما را ترک کرده و او را برای انفجار خود و هواپیما رها کنند. ولی خلبان هواپیما پس از مشورت با تیم پرواز خود از انجام این کار خودداری کرد و حاضر به ترک معرکه و رهاکردن هواپیما نشد. پس از مدتی نیز هواپیما را نظرش را تغییر داد و تسلیم ماموران حاضر در فرودگاه استنستد شد. اگرچه این ماجرا نهایتاً بدون خون ریزی و با مسالمت به پایان رسید، ولی مسئولان انتظامی فرودگاهی در بریتانیا و مدیریت شرکت بریتیش ایرویز به دلیل عدم رعایت کامل اقدامات امنیتی و بازدید بدنی مسافران به شدت از سوی پارلمان و رسانه های خبری آن کشور مورد سؤال و مواخذه واقع شد. برای نمونه مطرح شد که در فرودگاه منچستر هیچ گونه بازرسی دستی و الکترونیک از بدن و بار همراه مسافران هواپیما صورت گرفته نشده بود. این در حالی بود که تنها در فاصله چند ماه قبل از این حادثه دو حادثه هواپیمارایی دیگر در پروازهای بریتیش ایرویز رخ داده بود. این چهارمین حادثه هواپیما ربایی در تاریخ فعالیت شرکت بریتیش ایرویز بود. حوادث قبلی که همگی با انگیزه های سیاسی انجام شدند به ترتیب در سال های ۱۹۷۰ یک بار و دو بار نیز در سال ۱۹۷۴ رخ داده بود. در حادثه اول هواپیما در منطقه خاورمیانه توسط ربایندگان آن منفجر شد، در حادثه دوم ربایندگان هواپیما را در فرودگاه آمستردام به آتش کشیدند و حادثه سوم نیز بدون صدمه رسیدن به کسی یا خود هواپیما در تونس به طور مسالمت آمیز خاتمه یافت. در گزارش های وزارت خارجه انگلیس هیچ اشاره ای به سرنوشت هواپیما را پس از دستگیری و محاکمه احتمالی وی نشده است.

• کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی و فعالیت های آن در بریتانیا

سال ۱۹۷۵ اوج فعالیت های کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا و به خصوص در بریتانیا بود. این فعالیت ها عمدتاً شامل انجام افشاگری، انتشارات و تبلیغات علیه رژیم پهلوی از طریق برگزاری میتینگ و تظاهرات سیاسی و یا برقراری تماس و گسترش و سازمان دهی لابی سیاستمداران و فرهیختگان اروپایی علیه حکومت محمدرضا بود. جان واتکینسون (John Watkinson) در سال ۱۹۷۵ به تازگی به عنوان نماینده عضو حزب کارگر از منطقه روستایی گلاسترشایر غربی به مجلس عوام بریتانیا راه یافته بود. این نماینده به درخواست و حمایت مالی کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا تصمیم گرفت تا برای بررسی وضعیت حقوق بشر و تحقیق در مورد سرنوشت چند دانشجوی ناپدید شده و یا زندانی به ایران سفر کند. وی در یک نامه دست نویس بدون تاریخ به وزارت خارجه کشورش خواستار مساعدت و راهنمایی برای سفر به تهران شد. طبیعتاً به دلیل حساسیت و اهمیت روابط سیاسی و تجاری با ایران، نه وزارت خارجه بریتانیا و نه سفارت آن کشور در تهران

تمایلی به این گونه سفرها که احتمالاً می توانست موجب خشم و سراسیمگی مقامات ایرانی و به خصوص شخص شاه شود را نداشتند.

ایور لوکاس (Ivor Lucas) رییس بخش خاور میانه وزارت خارجه انگلیس در سال های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ نامه ای به تاریخ ششم آگوست (۱۵ مرداد) در واکنش به نامه واتکینسون نوشت. گفتنی است که لوکاس بعدها سفیر کشورش در عمان و سوریه شد و در سال های اخیر و پس از بازنشستگی به یکی از مخالفان جدی سیاست خارجی تونی بلر به ویژه در جنگ عراق تبدیل شده است. لوکاس در این نامه ضمن اشاره به مشکلات و تبعات سفر احتمالی واتکینسون به تهران اشاره کرده است: «شکی نیست که ایرانی ها بیشترین توجه را به سفر یک نماینده پارلمان بریتانیا به ایران با هدایت کنفدراسیون خواهند کرد. شاه شخصاً گاه به گاه به کنفدراسیون و فعالیت های آن اشاره کرده است. شدت واکنش ایران به دیدار آقای واتکینسون زمانی خواهد بود که معلوم شود که وی در مورد سرنوشت دانشجویان پرس و جو می کند. حکومت ایران مسلماً از پیشنهاد جستجو برای یافتن محل نگهداری شهروندان خود اظهار انزجار خواهد کرد. در بهترین گزینه حکومت ایران با واتکینسون مطلقاً هم کاری نخواهد کرد و در بدترین شکل نیز شرایط را بر دانشجویان مورد تحقیق سختتر خواهد کرد. بر اساس تجربه ما هیچ امیدی برای این که چنین دیداری وضع آن دسته دانشجویان ناپدید شده را بهبود بخشد وجود ندارد، ولی می تواند به طور جدی برای روابط ایران و انگلیس خطر داشته باشد. با توجه به این سابقه ما به شدت مردد هستیم که آیا در صورت عزیمت آقای واتکینسون به ایران هرگونه ارتباطی بین وی و سفارت علیاحضرت ملکه در تهران را توصیه کنیم یا خیر.» مدیر بخش خاورمیانه وزارت خارجه بریتانیا در ادامه تحلیل خود درباره سابقه رفتار رژیم پهلوی با دانشجویان مخالف خود و به خصوص دستگیری و محاکمه یک دانشجوی سابق دانشگاه برادفورد می نویسد. نام این دانشجوی زندانی صادق زیباکلام بود: «چنان که وزیر خارجه (بریتانیا) آگاه است ما قبلاً پی گیری محتاطانه ای از مقامات ایرانی در مورد صادق زیباکلام مفرد (در اصل سند: مفرد صادق زیباکلام) یکی از این دانشجویان ناپدید شده و دانشجوی سابق دانشگاه برادفورد کرده ایم. به ما گفته شده که وی پس از یک محاکمه به سه سال زندان محکوم شده است. من گمان می کنم که پاسخ به بیشتر موارد دیگر نیز به همین منوال است. ولی بر اساس تجربه ما در مورد زیباکلام این مسئله تایید می شود که حساسیت های شدید (مقامات) ایرانی با این قبیل پیگیری ها شدیدتر خواهد شد. در این شرایط من فکر می کنم که ما باید همه تلاش خود را برای منصرف کردن آقای واتکینسون از قبول دعوت کنفدراسیون از این سفر به کار بگیریم.»

بر اساس نامه واتکینسون به وزارت خارجه بریتانیا و گزارش رسمی وزارت خارجه در مورد این سفر، ماجرا آن چنان که مقامات بریتانیایی نگران بودند صورت نگرفت، بلکه واتکینسون در ایران با استقبال خوب مسئولان حکومت پهلوی مواجه شد ولی در ماموریت خود در مورد کسب اطلاع از دانشجویان ناپدید شده به جایی نرسید. بر اساس گزارش پیتر ویلیامز یکی از مسئولان بخش خاورمیانه وزارت خارجه بریتانیا به تاریخ ۲۸ اکتبر (ششم آبان)، این نماینده پارلمان بریتانیا از سوی مقامات وزارت دادگستری ایران به وزارت جنگ پاس داده شد، از وزارت جنگ به وزارت اطلاعات روانه شد و از ملاقاتش با مقامات ساواک هم چیز چندانی دستگیرش نشد. بالاخره در وزارت خارجه ایران شخصی به نام هروی به واتکینسون می گوید که پی گیر وضع دانشجویان گم شده نباشد چرا که این موضوع امری داخلی است و اگر او نگرانی دارد باید آن را صرف سوء رفتار با زندانیان سیاسی در ایرلند شمالی بکند! با همه سردوانی ها و کارشکنی ها، ظاهراً مقامات ایرانی با توصیه پارسونز در میهمان نوازی برای واتکینسون سنگ تمام گذاشتند و همین مسئله کافی بود که موجبات خرسندی سیاست مدار تازه کار بریتانیایی تحت تاثیر کنفدراسیون را فراهم سازد. واتکینسون با خوشحالی که در گزارش وزارت خارجه بریتانیا از آن به عنوان «ساده لوحی قابل ملاحظه» یاد شده متذکر شد که تلاش کرده که از طریق تلفن به وسیله فهرستی که از سوی کنفدراسیون در اختیارش گذارده شده بود با زندانیان سیاسی سابق و خانواده و دوستان آنان تماس بگیرد، ولی این تلاش وی نیز ظاهراً به دلیل مشکلات خطوط تلفن تهران با شکست مواجه شد!

ظاهراً با تلاش های مسئولان ایرانی هیچ پوشش خبری از سفر واتکینسون به تهران صورت نگرفت و نشست خبری وعده داده شده وی در بازگشت به لندن نیز هرگز صورت نگرفت. آخرین نکته گزارش ویلیامز در مورد فراهم شدن زمینه های سفر واتکینسون به تهران نیز خواندنی است: «وی (واتکینسون) در مورد این که چگونه مہیای سفر به ایران شد گفت که این مسئله پاسخی بوده است به پیشنهادی از سوی کنفدراسیون از طریق استان نیونز (Stan Newens) نماینده پارلمان و همچنین کمیته پارلمانی حمایت از زندانیان ایرانی، سازمان غیررسمی که من قبلاً اسم آن را نشنیده بودم. او گفت که هزینه سفر وی و نش (Nash) (هم سفرش) با دست و دل بازی توسط کنفدراسیون پرداخت شده است. واتکینسون بعداً تکرار کرد که کنفدراسیون مقدار بسیار زیادی پول نقد در اختیار دارد.» گفتنی است که جان واتکینسون اساساً یک حقوق دان متخصص در مسایل فناوری ارتباطات و مخابرات بود که تنها یک بار در دوره پارلمانی ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ به مجلس عوام بریتانیا راه یافت. وی در ۲۱ سپتامبر سال ۲۰۰۴ و در سن ۶۳ سالگی به دلیل ابتلا به سرطان درگذشت.

• اشغال سفارت ایران در لندن توسط دانشجویان مخالف عضو کنفدراسیون و پیامدهای آن

در ساعت ۱۱ و ۲۵ دقیقه صبح روز سه شنبه ۲۹ آوریل (۹ اردیبهشت) سفارت ایران واقع در ساختمان شماره ۱۶ خیابان پرنسس گیت در محله کنزینگتون لندن توسط شماری از دانشجویان عضو و هوادار کنفدراسیون جهانی محصلان و دانشجویان ایرانی که عده ای از آنان از آلمان غربی به لندن عزیمت کرده بودند اشغال شد. بر اساس گزارش وزارت کشور بریتانیا، دو نفر دانشجو به عنوان این که خواهان ملاقات با جلیل بهار کنسول امور اقتصادی سفارت ایران هستند وارد ساختمان سفارت شده و با حمایت عده ای دیگر ساختمان را به اشغال خود درآوردند. در بیانیه رسمی که از سوی رهبری سازمان اشغال کننده سفارت در شهر فرانکفورت در آلمان غربی انتشار یافت عنوان شد که این اشغال در واقع تحصنی مسالمت آمیز به منظور اعتراض به قتل ۹ زندانی سیاسی در ایران صورت گرفته است. حادثه مورد نظر دانشجویان معترض قتل ۹ زندانی سیاسی در تپه های اوین به بهانه غیرواقعی فرار آنان بود که درست ۱۰ روز قبل از حادثه سفارت ایران در لندن صورت گرفت.

در آن زمان از سوی مقامات ساواک اعلام شد که این عده که در زندان ماجراجویی کرده و مبادرت به تحریک زندانیان می کردند در حین فرار توسط نگهبانان زندان کشته شدند. در نخستین ماه های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در فروردین سال ۱۳۵۸، دو تن از ماموران و بازجویان ساواک به نام های آرش و تهرانی که خود شاهد ماجرا بودند در اعترافات شان در دادگاه خود برای نخستین بار رسماً فاش کردند که این عده در روز سی ام فروردین ۱۳۵۴ به عنوان انتقال از زندان به محلی دیگر به تپه های اوین برده شده و در حضور چند مقام ارشد امنیتی گلوله باران شدند. اسامی این ۹ نفر زندانی سیاسی جان باخته از این قرار بود: بیژن جزنی، احمد جلیل افشار، مصطفی جوان خوشدل، محمد کاظم ذوالانوار، محمد چوپان زاده، عزیز سرمدی، عباس سورکی، حسن ضیاء ظریفی و مشعوف کلانتری. نکته قابل توجه در این میان سرعت انتقال این خبر محرمانه به اعضای کنفدراسیون بود. خبری که درست چهار سال بعد پس از پیروزی انقلاب اسلامی به صراحت توسط عوامل ساواک فاش شد. در بیانیه دانشجویان اشغال کننده سفارت ایران در لندن اعلام شده بود که علاوه بر کشته شدگان تپه های اوین دو دانشجوی دیگر نیز توسط ماموران ساواک کشته شده بودند. این عده همچنین عنوان کرده بودند که پول و ثروت ناشی از فروش نفت و صرف دلارهای نفتی این اجازه را به شاه داده که بدون هیچ هراسی از شماتت های بین المللی به دستگیری، شکنجه و اعدام مخالفان خود بپردازد. در بیانیه دانشجویان معترض از همکاری ارتش شاهنشاهی در کمک به حکومت سلطان قابوس در سرکوب شورش ظفار در عمان به عنوان نماد گسترش کشتار و سرکوب حکومت شاه در خارج از مرزهای ایران یاد شده بود.

در مقابل این بیانیه، سفارت ایران نیز با انتشار یک نامه اعتراضی رسمی ولی بدون امضاء خطاب به وزارت خارجه و وزارت کشور بریتانیا عنوان کرد که اشغالگران سفارت از چند روز قبل با تجمع و تظاهرات در برابر ساختمان سفارت موجب اختلال در برنامه کاری عادی و روزمره کارکنان و همسایگان آن شده بودند. در نامه سفارت، وزارت کشور بریتانیا به دلیل عدم حمایت لازم و کافی نیروهای انتظامی از ساختمان سفارت در هنگام حمله به آن و همچنین اجازه دادن به وارد کردن اوراق و اعلامیه های تبلیغاتی ضد حکومت ایران از آلمان غربی مورد شماتت واقع شده بود. سفارت ایران همچنین خواستار تخلیه هر چه زودتر سفارت و دستگیری و محاکمه عاملان این حادثه شد.

بر اساس گزارش نهم مه (۱۹ اردیبهشت) وزارت کشور انگلیس که مبتنی بر گزارش های نیروهای پلیس محافظ ساختمان سفارت ایران بود، از روز ۲۳ تا ۲۸ آوریل (سوم تا هشتم اردیبهشت) تظاهرات بی وقفه ای در برابر مرکز دیپلماتیک تهران در لندن برگزار شده بود، ولی هیچ کس از قصد واقعی دانشجویان ایرانی برای اشغال سفارت کشورشان مطلع نبود. جیمز کالاهان (James Callaghan) وزیر خارجه دولت کارگری در یادداشت محرمانه ای که حاوی مذاکرات تلفنی وی با محمد رضا امیر تیمور سفیر ایران در لندن بود از قول وی عنوان کرد که تعدادی از دانشجویان اشغال کننده سفارت فاقد گذرنامه و ویزای معتبر هستند. کالاهان در این مکالمه به امیر تیمور اطمینان داد که دولت بریتانیا مصمم است که هرچه سریعتر به این ماجرا خاتمه دهد.

در گزارش محرمانه پلیس لندن از حادثه اشغال آمده است که هر چند از جانب دانشجویان هیچ صدمه ای به ساختمان و افراد سفارت وارد نشده، ولی دانشجویان به پاره کردن اوراق رسمی پرداخته اند. در این گزارش ضمن اشاره به حادثه سال قبل حمله به سفارت ایران در لاهه که منجر به بازگشت همه دیپلمات های ایرانی از هلند به تهران شد عنوان شده که نیروهای پلیس لندن برای جلوگیری از دامنه دار شدن تبعات ماجرا باید هرچه زودتر به ماجرا خاتمه دهد. چند ساعت پس از وقوع این حادثه اشغال سفارت ایران در لندن، امیر تیمور در میهمانی رسمی روز ملی ژاپن در سفارت آن کشور در لندن گفت و گوی جالب توجهی را با اس.دبلیو.اف. مارتین یکی از مسئولان اداره پروتکل و کنفرانس های وزارت خارجه بریتانیا انجام داد. در این مذاکره که به سرعت توسط مارتین به اداره خاور میانه وزارت خارجه بریتانیا گزارش شد سفیر ایران بار دیگر عنوان کرد که دانشجویان سفر کرده از آلمان غربی فاقد اوراق مسافرتی معتبر بوده اند.

سفیر ایران همچنین با صراحت ماموران بریتانیایی را به مسامحه کاری در جلوگیری از این حادثه از نظر عدم تعقیب مخالفان و فعالان علیه حکومت ایران متهم کرده بود. امیر تیمور در پاسخ مخالف به توضیح مارتین در مورد این که در بریتانیا به دلیل وجود سنت ها و آموزه های لیبرال دموکراسی نمی توان افراد را صرفاً به دلیل ابراز عقیده مخالف مسالمت جوینان بازداشت کرد گفت که سر دادن شعارهای ضد پادشاه، ایجاد مزاحمت برای همسایگان و اشغال سفارت با زور را نمی توان اقداماتی مسالمت جوینان قلمداد کرد. امیر تیمور همچنین پیش بینی کرده بود که همانند حادثه مشابه سال گذشته اشغال سفارت ایران در لاهه، دولت ایران احتمالاً موضع گیری بسیار تندی در مورد اشغال سفارت خود در لندن خواهد کرد، امری که به رغم آشفته شدن مقامات تهران و شخص شاه از حادثه لندن به وقوع نپیوست. بر اساس این گزارش، در حین این مذاکره ناگهان از سفر احتمالی دوک کنت (Duke of Kent) (برادر همسر ملکه الیزابت) به تهران سخن به میان آمد. امیر تیمور در این مورد به طعنه گفت که مردم ایران خانواده سلطنتی بریتانیا را دوست دارند، ولی وی امیدوار است که دوک کنت لیبرال دموکراسی کشورش خود را در حین سفرش به تهران برای ایران به ارمغان نیاورد!

کالاهان در گزارش های خود به شدت نگران ارسال گزارش های تند و اعتراض آمیز از سوی امیر تیمور به تهران و برآشفته شدن شاه از این ماجرا بود. از این جهت از سفیر ایران خواست تا در ارسال گزارش های معمول و ویژه خود به وزارت خارجه ایران خویشتن داری کرده و متذکر همکاری های مقامات بریتانیایی در حل و فصل سریع ماجرا بشود. حادثه اشغال سفارت ایران در لندن در مدت بسیار کوتاهی و پس از چند ساعت به پایان رسید و اسکاتلندیارد پلیس لندن ۲۱ تن از عوامل این ماجرا را دستگیر و پس از برقراری قرار موقت برای آنان روانه دادگاه کرد. شدت عمل و محاکمه دانشجویان اشغال کننده سفارت ایران در لندن خواسته مستقیم شخص شاه بود که از طریق عباسعلی خلعتبری وزیر خارجه ایران به جیمز کالاهان همتای بریتانیایی وی منتقل شده بود. سفارت ایران در لندن همچنین اصرار داشت که در دستگاه قضایی بریتانیا نام دانشجویان دستگیر شده را به آنان منتقل کند. ایران همچنین اصرار داشت که این عده با قرار وثیقه آزاد نشوند و در زندان باقی بمانند. یکی از موارد مورد ادعای مسئولان سفارت ایران این بود که دانشجویان اوراق رسمی و پرونده های سفارت را با خود برده اند. در آن زمان این اتهام از سوی دانشجویان و وکلای آنها تکذیب شد، ولی بعدها تعدادی از مدارکی که به سفارت ایران در لندن تعلق داشت به همراه اسناد دیگر سفارت خانه های مورد حمله ایران در دیگر شهرهای اروپایی در چند کتاب منتشره از سوی کنفدراسیون از جمله «پاره ای از اسناد ساواک» به عنوان افشاگری علیه حکومت شاه منتشر شدند.

کالاهان از یک سو به خلعتبری همتای ایرانی خود متذکر شده بود که سیستم قضایی در بریتانیا برخلاف ایران مستقل و دخالت ناپذیر است، ولی در عین حال کالاهان به طور مخفی به دولت و دوایر تحت امر خود گزارش کرد که عدم عقوبت دانشجویان ایرانی تحت محاکمه موجب افزایش خشم شاه از این حادثه خواهد شد. مقامات بریتانیایی آشکارا نگران تبعات منفی سیاسی و اقتصادی تداوم این بحران در روابط دوجانبه بر اثر کینه و غضب شاه بودند. دستگیری و محاکمه این دانشجویان ایرانی در بریتانیا بدون سر و صدا نبود. بسیاری از مخالفان حکومت شاه از جمله تعدادی از نمایندگان عضو حزب حاکم در پارلمان بریتانیا به دستگیری و محاکمه دانشجویان ایرانی اعتراض کرده و حرکت آنان در اشغال ساختمان سفارت را تلاشی مسالمت جویانه در اعتراض به جنایات ساواک عنوان کردند.

کمیتة ای با نام تدارک دفاع از دانشجویان ایرانی یکی از گروه هایی بود که با برگزاری تظاهرات در مقابل دادگاه بو استریت محل محاکمه دانشجویان متهم و صدور اعلامیه علیه حکومت شاه تلاش می کرد تا افکار عمومی و سیاستمداران بریتانیایی را بر علیه رژیم پهلوی فراخواند. در یکی از این بیانیه ها ضمن فراخوان برای تظاهرات به نفع دانشجویان متهم از وجود ۴۰ هزار زندانی سیاسی در ایران و کشتن بیش از ۳۰۰ نفر طی یک سال سخن به میان رفته بود. کنفدراسیون نیز طی دو نامه جداگانه به هارولد ویلسون نخست وزیر بریتانیا، یکی بدون امضا و دیگری با امضای دکتر منوچهر ثابتیان یکی از اعضای قدیمی و اولیه این سازمان به دستگیری و محاکمه اعضای متهم خود اعتراض کرد و خواستار آزادی آنان شد. ثابتیان گذشته از آن که از بنیانگذاران کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و مدتی کوتاه نیز دبیر کل آن بود، در جریان حادثه تیراندازی به شاه در کاخ مرمر متهم شد که آن ماجرا را از دور و از طریق دوست دانشجوی خود پرویز نیکخواه رهبری می کرده است. این ادعا توسط روزنامه دست راستی دیلی تلگراف چاپ لندن مطرح شد که نهایتاً به شکایت ثابتیان و اخذ خسارت مادی نسبتاً زیادی از آن روزنامه منتهی شد. بر اساس اسناد و مکاتبات رسمی دولتی بریتانیا نام تعدادی از دانشجویان حمله کننده به سفارت ایران در لندن چه آنان که مقیم بریتانیا بودند و چه آن هایی که از خارج به لندن آمده بودند بر اساس اوراق هویت همراه آنان چنین بود: هوشنگ پرویزی بابادی، سیاگزار برلیان، عبدالحسین بهروان، احمد تورنه، محسن توکلی، محمد سلیمانی جرینی، عبدالمجید ذکایی، احمد سلیمی پیرکوه، احمد سمیعی صوفی، داراب شباهنگ، احمد طاهری، بیژن طایی، فرهاد عسور، محمد عطری، محمد فتوحی، عبدالحمید قانونی، فرامرز مجیدی افشار، مجید معیری، عادل میهن دوست.

بر اساس گزارش‌های موجود، با آن که دولت ایران مکرراً و رسماً خواستار اعمال سیاست‌های شدید علیه دانشجویان مخالف رژیم و تظاهر کننده و اشغال کننده سفارت و محکومیت آنان در دادگاه لندن شد، ولی به دلیل فشارهای افکار عمومی و دفاع وکلای سرشناس از دانشجویان، پس از چند ماه در نوامبر سال ۱۹۷۵ دادگاه آنان را عملاً به هیچ مجازاتی، حتی آن طور که پیش بینی می شد به جزای نقدی برای ورود بدون اجازه به ملک غیر، محکوم نکرد و سفارت و دولت ایران نیز پس از پیگیری‌ها و اعتراض‌های مکرر عملاً چاره‌ای جز رضایت به این احکام نیافت.

• باز هم مسئله نام خلیج فارس

در سال ۱۹۷۵ نیز همانند سال‌های قبل و بعد از آن بخش از وقت و انرژی دیپلمات‌های ایرانی در مناطق مختلف جهان و از جمله لندن صرف اعتراض و مقابله با استفاده از نام جعلی، غیر رسمی و ساختگی خلیج عربی به جای نام صحیح خلیج فارس بود. در ماه مارس یک موسسه مهم کاریابی برای مدیران بریتانیایی به نام استخدام حرفه‌ای‌ها و مدیران / پی.پی.آر. (Professional and Executive Recruitment/ PER) با انتشار یک آگهی و برگزاری یک مراسم معارفه رسماً اعلام کرد که برای کار در کشورهای عربی منطقه خلیج عربی افرادی را استخدام می کند.

صبح روز ۲۴ مارس (۴ فروردین) جلیل بهار کنسول امور بازرگانی سفارت ایران در لندن به عنوان اعتراض به این مسئله خواستار ملاقات فوری با پی. کی. ویلیامز یکی از مسئولان اداره خاور میانه وزارت امور خارجه بریتانیا شد. در گزارش ویلیامز از این دیدار تصریح شده که آقای بهار ضمن اعتراض به استفاده از عبارت نادرست خلیج عربی در جلسه عمومی و نیز نوشته‌های پی.پی.آر، خواستار دانستن ارتباط واقعی این موسسه کاریابی با دولت بریتانیا شد. ظاهراً موسسه مذکور اگرچه دارای مدیریتی خصوصی بود، ولی روابط تنگاتنگی با دولت بریتانیا برای یافتن مشاغل مدیریتی برای اتباع بریتانیا در منطقه خلیج فارس و همچنین آموزش نیروی انسانی کشورهای آن منطقه داشت.

در این جلسه کنسول بازرگانی ایران تهدید کرده بود که تداوم استفاده از نام خلیج عربی موجب از بین رفتن بخت موسسه پی.پی.آر برای یافتن بازار کار در ایران و احتمال برنده شدن در قراردادهای احتمالی آموزش نیروی انسانی در آن کشور می شد. این اعتراض رسمی فوراً به عذرخواهی مدیریت آن موسسه شد و به گفته معاون پی. پی.آر به همه کارمندان آن شرکت در عدم استفاده از عبارت خلیج عربی دستورهای لازم داده شد. در پایان گزارش ویلیامز از دیدار با بهار آمده است: «اگرچه حل این ماجرا

مسرت بخش است ولی کل مسئله افسرده کننده است و یادآور آن است که این موضوع (نام خلیج فارس) همیشه از سوی ما باید مورد توجه قرار گیرد، چرا که موضوعی برای همیشه زنده است.»

• روابط ایران و عراق

روابط ایران و عراق در سال ۱۹۷۵ میلادی تحت الشعاع دو مسئله مهم و سرنوشت ساز بود: اول قدرت گرفتن صدام حسین در عراق به عنوان نخست وزیر و معاون رییس جمهور و دوم انعقاد قرارداد صلح الجزایر بین محمد رضا شاه و صدام حسین در شهر الجزیره به وساطت هواری بومدین و عبدالعزیز بوتفلیقه رییس جمهور و وزیر خارجه الجزایر.

در آخرین ماه از سال ۱۹۷۴ وضعیت اختلافات و درگیری های بین ایران و عراق به حد نسبتاً خطرناکی رسیده بود. در آن زمان دو کشور مدعی بودند که مدام از زمین و هوا مورد تجاوز مرزی همسایه خود قرار می گیرند. برای نمونه سفارت حکومت بعثی عراق در لندن در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۷۴ (۲۶ آذر ۱۳۵۳) بیانیه ای رسمی منتشر کرد و طی آن مدعی شد که نیروهای مسلح ایرانی برخلاف معاهده مشترک مرزی سال ۱۹۳۷ بارها و از جمله در روز ۱۶ دسامبر (۲۵ آذر) از راه های مختلف و با سلاح های پیچیده خود به حاکمیت عراق در شط العرب تعدی کرده و می کنند.

متقابلاً بر اساس یک گزارش محرمانه ارسالی به وزارت خارجه انگلیس به تاریخ دوم ژانویه ۱۹۷۵ (۱۲ دی) دولت ایران نیز با انتشار بیانیه ای رسمی اعلام کرده بود که پدافند هوایی مرزی این کشور در دو روز متوالی ۱۴ و ۱۵ دسامبر ۱۹۷۴ (۲۳ و ۲۴ آذر) دو فرزند هواپیمای متجاوز نیروی هوایی عراق را برفراز آسمان ایران سرنگون ساخته است.

سر آنتونی پارسونز سفیر کبیر بریتانیا در تهران در یک گزارش مفصل تحلیلی به وزارت خارجه کشورش در تاریخ دوم ژانویه گزینه های مختلف فراروی حکومت شاه برای حل مشکلات دیرینه مرزی خود با عراق و همچنین حل مشکل کردهای عراق را به ترتیب حمایت از گروه های کرد عراقی در طول زمستان، کاهش نسبی حمایت نظامی و تدارکاتی از کردهای عراقی تا زمان حملات عراقی ها و تداوم این حمایت ها در صورت لزوم در بهار آینده و در نهایت پذیرش میانجیگری نه تنها در مسئله کردها بلکه برای حل و فصل قطعی کل اختلافات دیرینه مرزی خود با عراق. در این گزارش پارسونز نیز همانند بسیاری دیگر از ناظران مسایل ایران و عراق پیش بینی کرد که بحران بین این دو کشور ادامه خواهد یافت و احتمال چندانی به حل و فصل اختلافات دیرپای فی ما بین از طریق میانجیگری کشوری ثالث را چندان جدی نمی پنداشت.

دانستن موضع بریتانیا در آن هنگام در کشاکش بین ایران و عراق خالی از لطف نیست. لندن از سویی از جنبه های مختلف در بهترین حد روابط خود با ایران قرار داشت و از سوی دیگر به تازگی روابط خود را با بعثی های عراق بهبود بخشیده بود: «اگر ما به این نتیجه برسیم که نیاز فوری برای انجام کاری تا قبل از بهار وجود دارد، نامزد پیشنهادی ما برای میانجیگری مناسب خواهد بود؟ مصری ها یا ملک حسین، یا پاکستانی ها و یا حتی اتحاد شوروی؟ آیا ما باید کل وضعیت را با آمریکایی ها مطرح کنیم؟ گزینه من می گوید که در این موارد باید سر خود را تا حد ممکن پایین بگیریم. اگر ما مجبور شویم که برای یک طرف ابتکاری به خرج بدهیم، ممکن است کاری کنیم که نه علاقه ای به انجام آن داریم و نه قادر به دستیابی به هدفی مهم هستیم. ... ولی اگر با تداوم این درگیری منافع بریتانیا در نقاط دیگر لطمه ببیند، آن گاه باید از فرصت زمستانی استفاده کنیم و طی هفته های دیگر با دقت بیشتری به کل وضعیت بیندیشیم.»

براساس پاسخ ام.اس.ویر دستیار معاون وزیر خارجه بریتانیا در امور خاورمیانه به گزارش تحلیلی پارسونز، لندن بسیار نگران کشانده شدن درگیری ها به دیگر نقاط از طریق اقدامات تلافی جویانه عراقی ها در مناطقی چون ظفار در عمان، خوزستان و مناطق سفلی عرب نشین خلیج فارس و لطمه دیدن منافع اقتصادی و سیاسی بریتانیا در منطقه بود. در این نامه نیز همانند گزارش قبلی پارسونز احتمال زیادی به گزینه صلح بین ایران و عراق توجه چندان جدی نشده است. ویر احتمال می دهد که در صورت برقراری یک مصالحه با موضع برتر ایران احتمالاً لطمه ای به موقعیت حکومت بعثی ها در عراق نخواهد خورد و ممکن است «اعراب علیه فعالیت های شاه در طرف داری از صهیونیست ها در حمایت از عراق متحد شوند.»

یک ماه بعد در روز ششم فوریه (۱۷ بهمن ۱۳۵۳) حکومت عراق یک همایش بین المللی با عنوان «تجاوز ایرانی» در بغداد برگزار کرد. هدف این همایش که با سخنان طولانی صدام حسین افتتاح شد گسترش تبلیغات جهانی علیه ایران و جلب حمایت بین المللی از حکومت عراق بود. گروه های شرکت کننده در این همایش شامل نماینده چند سازمان کرد عراقی دست نشانده حکومت بعثی و چند گروه ایرانی به نام های جبهه ملی ایران، حزب دموکرات کردستان ایران و دو گروه جدایی طلب موسوم به جبهه آزادی بخش اهواز و جبهه آزادی بخش بلوچستان غربی بودند.

به رغم چنین تحولات نگران کننده ای در روابط دو کشور، ناگهان در خلال نشست سران سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) در الجزیره در هفتم مارس (۱۶ اسفند ۱۳۵۳) اعلام شد که به پیشنهاد و میانجیگری هواری بومدین رییس جمهور الجزایر، محمد رضا شاه و صدام حسین پذیرفته اند که با حضور مشترک در یک ضیافت رسمی ناهار با حضور بومدین پای میز

مذاکره نشسته و یک قرارداد صلح را امضا کنند. در این نشست ضمن توافق بر سر کلیات موارد اختلاف اعلام کردند که ضمن دیدار دو هیات عالی رتبه به ریاست امیر عباس هویدا و صدام حسین نخست وزیران دو کشور از کشور همسایه، کمیته های کارشناسی برای تبیین جزئیات معاهده صلح تشکیل شوند.

بر اساس گزارش سری پارسونز، شاه در دیداری به وی گفته بود که به سه دلیل مشخص تصمیم به امضای قرارداد صلح با دولت عراق گرفت. اول به این دلیل که این اقدام و حل مشکل شط العرب در جهت منافع ملی ایران بود، دوم این که این صلح به عراق این امکان را خواهد داد تا خود را از چنگ شوروی خارج کند و سوم این که رهبران کرد عراقی به حامیان ایرانی خود گفته بودند که بدون افزایش جدی کمک های نظامی ایران آنها توان ادامه مقاومت علیه حکومت عراق را ندارند و ایران نیز به مصلحت نمی دید که بر شدت برخورد و صف آراییی خود علیه عراق بیفزاید.

به نوشته پارسونز، شاه در نشست الجزیره صدام حسین را سیاستمداری برخلاف تصورات قبلی خود جالب توجه یافته بود: «شاه آشکارا تحت تاثیر صدام حسین قرار گرفته است. صدام در چشم شاه همانند یک کمونیست ظاهر نشد. صدام با قدرت به شاه گفته بود که با بودن بعثی ها بر سر قدرت کمونیست ها در عراق ضعیف تر از گذشته اند. صدام همچنین چنین پیشنهاد کرده بود که یک قرارداد همکاری منطقه ای بین ایران و عراق در خلیج فارس منعقد شود...»

یکی از مسایل مورد مناقشه در تبیین قرارداد صلح الجزیره در مورد سرنوشت رهبران کردهای عراقی به خصوص ملا مصطفی بارزانی و خانواده و یاران وی در دوران صلح و چگونگی اعطای پناهندگی سیاسی به آنان بود. بر اساس این گزارش ها، به رغم تمایل کردها به اقامت در بریتانیا، دولت لندن که به تازگی روابط خود را با حکومت بعثی عراق بهبود بخشیده بود علاقه ای به دادن پناهندگی سیاسی به رهبران کردها و بستگان نداشت. در عوض بسیاری از این عده تحت نظارت ماموران رسمی ایرانی (بیش از ۱۵۰۰ نفر) در منطقه عظیمیه در کرج اقامت کرده و برخی از آنان نیز راهی آمریکا شدند. بر اساس یک گزارش محرمانه از دیدار وزرای خارجه ایران و عراق، حکومت بغداد پذیرفته بود که برای هزینه اسکان مجدد کردهای عراقی در ایران ۳۰۰ میلیون پوند به دولت تهران بدهد.

دو ماه پس از امضای قرارداد الجزایر براساس برنامه اعلام شده هویدا به بغداد و صدام حسین به تهران سفر کردند. پارسونز در بازگشت هویدا از دیدار وی با صدام حسین چنین گزارش کرد: «من به خصوص از هویدا پرسیدم که نظرش راجع به صدام حسین چیست؟ هویدا گفت: او بسیار تحت تاثیر صدام حسین قرار گرفته است. آشکار است که صدام کاملاً کنترل کامل اوضاع

را برعهده دارد. صدام با وزیرایش مانند کثافت رفتار می کند و این همیشه علامت خوبی است. او انتخابش را سریع می کند و قادر است بدون مشورت با دیگران تصمیم گیری کند. هویدا خودش عربی را خوب صحبت می کند و هیچ چیز مانع ارتباطی بین آنان نبوده است. هویدا کاملاً متقاعد شده بود که صدام حسین برای صلح با ایران مصمم است. هویدا صدام را یک نوری سعید چپ و مردی قوی توصیف کرد که عراق همیشه برای ایجاد ثبات در کشور محتاج آن بوده است.»

پرویز راجی رییس دفتر نخست وزیر ایران پس از بازگشت در صحبت با پارسونز در مورد این سفر و هیات ایرانی چنین گفته بود: «رفتار هیات ایرانی بسیار موجب وحشت او شده بود. آنها همگی غرب زده بودند و بیشترشان همسرانی خارجی داشتند.» آنها در طول سفر هوایی به بغداد مشغول بدگویی در مورد شیعه و تشیع بودند. ولی «به محض این که آنها به کاظمین، نجف و کربلا رسیدند در این اماکن مقدسه به گریه و زاری و ناله پرداختند.» ... «پرویز از رفتار هموطنانش شگفت زده و شوکه شده بود.»

• سفر ملکه مادر به تهران و مشکلات آن

چگونه از سفر مادر ملکه الیزابت به تهران به دستور نخست وزیر بریتانیا جلوگیری شد؟ در سال ۱۹۷۵ هارولد ویلسون نخست وزیر و رهبر وقت حزب کارگر در آوریل ۱۹۷۵ تنها چند روز پیش از آغاز سفر مادر ملکه کشورش به تهران را به دلیل نگرانی هایی که در مورد موتور هواپیمای جدید مافوق صوت کنکورد وجود داشت لغو کرد. ویلسون در شرایطی با این سفر مخالفت کرد که به وی اطمینان داده شده بود که خلبان با تجربه هواپیما مانع بروز هرگونه خطری خواهد شد، ولی نخست وزیر بریتانیا در پاسخ گفت که اگر کوچکترین حادثه ای برای الیزابت همسر جورج ششم پادشاه سابق و مادر الیزابت دوم ملکه کنونی بریتانیا رخ دهد دولت کارگری امکان هیچ گونه دفاعی از خود نخواهد داشت.

منشاء مخالفت ویلسون با این سفر از آن جا بود که هواپیماهای جدید کنکورد هنوز دارای گواهی تست ایمنی از مراجع مستقل هوانوردی نبودند و دولت بریتانیا نیز حاضر به پذیرش تعهد کارشناسان داخلی شرکت کنکورد در جهت ایمنی پرواز آن نشد. مخالفت با این سفر در شرایطی صورت گرفت که وزارت خارجه بریتانیا از ماه ها قبل با مکاتبه و هماهنگی با مقامات ایرانی بر روی این سفر به عنوان عاملی برای گسترش هر چه بیشتر روابط اقتصادی و سیاسی و مناسبات نفتی خود با ایران حساب باز کرده بود.

پیشنهاد سفر ملکه مادر با کنکورد به تهران در اوج تقاضای محمد رضا شاه برای خرید دو دستگاه از این هواپیماها از انگلیس صورت گرفته بود. این تقاضای خرید بعداً با دخالت رقبای آمریکایی سازندگان کنکورد عقیم ماند. در این میان سر آنتونی پارسونز

سفیر بریتانیا در تهران که از ماه‌ها قبل میاندار و رابط این سفر بود طی گزارشی به لندن ماجرای لغو سفر ملکه مادر با کنکورده تهران را امری خجالت‌آور برای لندن توصیف کرد. پارسونز در گزارش خود تأکید کرد: با توجه به تغییرات مکرر برنامه این سفر اگر این برنامه مجدداً به هم بخورد، شاه ممکن است چنین گمان کند که ما (دولت بریتانیا) تعمداً در این مسئله دارد. قصد لندن از سفر ملکه مادر با کنکورده این بود که از این مسئله به عنوان ابزاری تبلیغاتی در آستانه خرید دو فروند از این نوع هواپیما توسط ایران بهره‌برداری کند. سفر ملکه مادر به تهران چند ماه بعد به طور غیررسمی و بدون سر و صدا و البته با یک هواپیمای مسافربری معمولی انجام شد.

• رهبری تاچر در حزب محافظه کار و نگرانی اعراب و دیپلمات‌های بریتانیایی

در سال ۱۹۷۵ روی کار آمدن مارگارت تاچر به عنوان رهبر جدید حزب محافظه کار موجب نگرانی دیپلمات‌های بریتانیایی و کشورهای عربی شد. هم مقامات وزارت خارجه این کشور و هم سیاستمداران کشورهای عربی به شدت نگران آن بودند که ارتباط‌های حسنه رهبر جدید حزب محافظه کار با مقامات اسرائیلی و تمایلات طرف‌دار تل‌آویو وی به موقعیت بریتانیا در منطقه خاورمیانه لطمه وارد کند. در فوریه سال ۱۹۷۵ تاچر توانست با اختلاف ناچیزی پشتیبان و پدر سیاسی خود ادوارد هیث را شکست داده و با خلق یک شگفتی سیاسی به رهبری حزب محافظه کار برگزیده شود. در یک سند محرمانه وزارت خارجه بریتانیا آمده است که از نظر اعراب خانم تاچر «زندانی صهیونیست‌ها» محسوب می‌شود.

در گزارش دیگری حتی یک مقام دیپلماتیک بریتانیا پیشنهاد کرده که تاچر از کرسی پارلمانی خود از منطقه یهودی‌نشین فینچلی در شمال لندن کناره گرفته و از محله‌ای که دارای جمعیت یهودی کمتر و یا اعراب بیشتری است انتخاب شود. نگرانی در مورد احساسات طرفداری از اسرائیل تاچر در بین اعراب تا حدی بود که مقامات اردنی در حین سفر لرد کرینگتون وزیر امور خارجه در کابینه سایه حزب محافظه کار در حضور مایکل تیت یکی از مقامات دیپلماتیک لندن در امان به وی گفتند که تحمل این که نخست‌وزیر آینده و بالقوه بریتانیا عضو انجمن دوستان اسرائیل در حزب محافظه کار و یا باشگاه دوستی انگلیس و اسرائیل در منطقه فینچلی باشد برایشان ممکن نیست.

این اظهارات موجب شد که کرینگتون نهایتاً بپذیرد که به مصلحت شخص تاچر و حزب محافظه کار است که وی همه وابستگی‌های خود در انجمن‌های حامی اسرائیل را کنار گذاشته و در جهت لطمه نزدن به روابط اعراب و بریتانیا رویه بی‌طرفانه‌ای را در پیش گیرد.

یک کارشناس غیرحزبی وزارت خارجه انگلیس ضمن تصدیق وجود مشکل در مورد ارتباطات اسرائیلی تاچر اعلام کرد که حزب محافظه کار نیز از مسئله آگاه است، ولی نمی توان به رهبر اپوزیسیون تکلیف کرد که ارتباطات خارجی خود را چگونه تنظیم کند. البته اگر خانم تاچر نخست وزیر بود شرایط فرق می کرد و در آن موقع می شد که به او در این باره تذکر داد. برخلاف پیش بینی های بسیاری که تاچر را رهبری محلل و موقتی تا زمان رفع بحران در حزب محافظه کار می دانستند، وی توانست در انتخابات سراسری ماه مه ۱۹۷۹ جیمز کالاهان نخست وزیر و رهبر وقت حزب کارگر را شکست داده و با انجام تغییرات اساسی در حزب محافظه کار و بریتانیا تا دسامبر ۱۹۹۰ به مدت ۱۰ سال و نیم نخست وزیر کشورش باشد.

- ماجرای خرید یک جزیره توسط فرزند اشرف پهلوی در کشور سیشل

یکی از مسائل قابل توجه و در عین حال نامعمول مربوط به ایران در سال ۱۹۷۵ میلادی ماجرای پیشنهاد خرید جزایر داروس (D'arros Islands) توسط شهرام پسر ارشد اشرف پهلوی خواهر توامان شاه در کشور سیشل مستعمره آن هنگام بریتانیا بود.

در تابستان ۱۹۷۵ گزارش هایی منتشر شدند مبنی بر این که شهرام پهلوی نیا (قوام) قصد دارد تا جزایر داروس واقع در کشور سیشل را خریداری کند. شهرام در آن زمان حدود ۳۶ سال سن داشت. دولت بریتانیا دو مشکل عمده با این قصد شهرام پهلوی نیا داشت. اول آن که سیشل در آن هنگام هنوز مستعمره بریتانیا بود و چنین معامله ای باید با مسئولیت قانونی لندن صورت می گرفت. دوم این که گزارش هایی در رسانه های خبری بریتانیا و سیشل در مورد سوء شهرت شهرام پهلوی نیا به دلایل فعالیت های بین المللی اقتصادی وی منتشر شده بود و این گزارش ها حاکمان این مستعمره را نگران کرده بود. سیشل یک سال بعد در سال ۱۹۷۶ به طور کامل از بریتانیا مستقل شد.

براساس گزارش محرمانه تلگرافی ۱۲ آگوست (۲۱ مرداد) نمایندگی وزارت خارجه بریتانیا در جزایر سیشل شهرام پهلوی نیا و همسرش (نیلوفر پهلوی نیا /افشار) در فاصله سوم تا دهم آگوست (۱۲ تا ۱۹ مرداد) دیداری خصوصی و کم سروصدا از جزایر داروس به عمل آوردند. در این گزارش هدف آشکار از این سفر خرید جزیره داروس شامل منطقه سن ژوزف و ۱۶ غار به منظور تبدیل آن منطقه به یک مرکز تفریحی خصوصی برای خانواده سلطنتی ایران و شخص شاه یاد شده است.

نخستین واکنش جدی به این معامله احتمالی از سوی سر آنتونی پارسونز سفیر بریتانیا در تهران مطرح شد. پارسونز در تلگرافی به تاریخ ۱۴ آگوست (۲۳ مرداد) در مورد شهرام نوشت: «شاهزاده شهرام دارای سوء شهرت بسیار در زمینه فساد مالی است. او

سال‌ها است که کارچاق کن شرکت‌های خارجی برای کسب قرارداد در ایران است. او درصدهای زیادی گرفته و باید بسیار ثروتمند باشد. مادر او اشرف، خواهر توامان شاه، نیز همانند پسرش در همان خط بازرگانی و خارج از خط وظایف مشروع و فعالیت‌های او قرار دارد. فضای اخیر ضد فساد مالی در ایران موجب ضربه زدن به اشرف شده است. روایت بسیار رایجی وجود دارد که به وی گفته شده که از ایران خارج شود و برای مدتی بی سروصدا بماند. از این نظر جای تعجب نیست که او به معاملات املاک در سیشل روی آورده باشد. شهرام مسلماً پول کافی برای خرید یک جزیره دارد و ممکن است قصد داشته باشد تا از این خرید نه تنها برای استفاده خود که برای استفاده دیگر اعضای خانواده سلطنتی استفاده کند. من شک دارم که این مسئله شامل شاه هم بشود. برنامه تعطیلات شاه کاملاً تثبیت شده است: یک هفته در خلیج فارس در بهار یک ماه در دریای خزر در تابستان و حدود یک ماه در سنت مورس در زمستان. این واقعیت که شهرام اندکی دچار مشکل است نباید موجب تردید در موضوع شود. او قبلاً هم در چنین وضعی بوده و پس از مدتی تیرگی‌ها مرتفع شده‌اند.»

جیمز کالاهان وزیر خارجه بریتانیا در تأیید اظهارات پارسونز اعلام کرد که به رغم اتهامات مالی که در مورد شهرام پهلوی نیا وجود دارد و او هم اکنون نیز فرد مطلوبی در درون دربار نیست، ولی باید دانست که اشرف پهلوی مادر وی فردی بانفوذ است و قادر است به سرعت مشکلات پسرش را حل و فصل کند و مجدداً وی را محبوب سازد، به ویژه آن که برخی معتقدند که شهرام پروژه خرید تمامی جزیره داروس را به نیابت از کل خانواده پهلوی انجام می‌دهد. از سوی دیگر مخالفت با این قرارداد ممکن است مآلاً موجب ناراحتی شاه و حکومت وی شود.

در این گزارش‌ها اثری از سرنوشت نهایی این معامله نیست، ولی منابع مستقل و پراکنده موجود از قطعی شدن معامله به رغم مخالفت‌های موجود محلی و انتقال مالکیت جزیره داروس در کشور سیشل به شهرام پهلوی نیا و خانواده وی خبر داده‌اند.